



# برگی از تاریخ قم

(تحفة الفاطمیین فی احوال قم والقمیین)

□ حسین بن محمد حسن قمی

□ تحقیق علی رفیعی علامرودشتی

## پیشگفتار

شهر قم، با همه اهمیت‌هایی که در تاریخ داشته، معلوم نیست که از چه زمانی به صورت شهر درآمده است، اما آنچه مسلم است آنکه این شهر، قرن‌ها پیش از اسلام، وجود داشته و حتی مورخان قدیم، بعضی از حاکمان قم را که در دوره پادشاهان ساسانی ایران، بر این شهر، حکومت کرده‌اند، نام برده‌اند. فردوسی نیز، در چند مورد از شاهنامه، به نام این شهر، اشاره کرده است، اضافه بر این با توجه به محل اصلی قم که خرابه‌های آن، هم‌اکنون در یک کیلومتری مشرق شهر، مشاهده می‌گردد و همچنین از نام‌های قرای اطراف شهر و وضع زندگانی سکنه این قرا، شکی باقی نمی‌ماند که شهر قم، بر خلاف نوشته یاقوت حموی - جغرافیدان بزرگ اسلامی - از شهرهای مستحده دوره اسلامی نیست، بلکه قرن‌ها پیش از پیدایش اسلام، وجود داشته و از شهرهای آباد ایران بوده است. نام قم و توصیف زعفران آن، در کتاب خسرو کواذان وریذک، از آثار زمان ساسانی ذکر شده است.<sup>۱</sup>

پس از ظهور اسلام و فتح این شهر به دست مسلمانان، از همان آغاز، قم به عنوان پایگاه شیعه درآمد و با ورود علویان و اعراب اشعری به این شهر، بر رونق آن افزوده شد و بویژه پس از آمدن حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به قم، این شهر مورد توجه و عنایت خاص شیعیان گردید و شهری مقدس شمرده شد و مورد اهتمام

مورخان و جغرافیدانان اسلامی قرار گرفت، ولی با همه تاریخ پرفراز و نشیب و پیچیده‌ای که داشته، این شهر، در مقایسه با دیگر شهرهای ایران، متون پژوهشی منظمی که ویژه رجال این شهر، دستاوردهای فرهنگی آنان، تاریخ و جغرافیای تفصیلی و گسترده‌ای در مورد آن و نواحی اطراف و پیرامون آن، کمتر وجود دارد و این جای شگفتی بسیار است که با همه تقدس و ویژگی‌هایی که داشته و با اینکه از دیرباز پایگاه علم و فرهنگ و محل تمرکز و تجمع عالمان، فرزندان و مورخان بوده و از آن دانشمندان بزرگی در عرصه‌های مختلف علمی و فرهنگی برخاسته‌اند و می‌توانست‌اند، در باره این شهر و تاریخ و جغرافیای آن و همچنین در مورد مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و رجال‌شناسی آن کتابها بنویسند، کمتر به این موضوع توجه نشان داده‌اند. گرچه در گذشته‌های دور و در ادوار رونق و نفوذ قم، مثلاً از سده سوم هجری / نهم میلادی، هنگامی که حرم حضرت معصومه علیها السلام نخستین زائران را به سوی خویش جلب می‌کرد و نقطه عطفی در رشد تعالیم شیعی به وجود آورد و یا در سده یازدهم هجری / هفدهم میلادی، هنگامی که آخرین فرمانروایان صفوی، به قم، توجه خاصی کردند، کتابهای تاریخ محلی قابل توجه و ستایشی، مانند: **تاریخ قم**، نوشته **ابوعلی حسن بن محمد اشعری** (زنده ۱۳۷۹ ق / ۱۹۸۹ م) و **یا خلاصة البلدان**، تألیف **صفی‌الدین محمد بن محمد هاشم موسوی رضوی قمی** (زنده ۱۰۷۳ ق / ۱۶۶۳ م)، در دسترس است، اما در سده‌های مابین نگارش این دو اثر ارزنده، آثار قابل







همین تعداد کم از آثار و تألیفات، بیشتر نشان در نوع خود بسیار گرانبها و مهم هستند و حتی برخی از آنها کم‌نظیر به شمار می‌روند. اینک به اختصار به معرفی آنها می‌پردازیم:

۱. تاریخ قم، در ذکر احوال و اخبار اعراب اشعری. مؤلف این کتاب، به درستی دانسته نیست و فقط در آغاز تاریخ قم ابوعلی حسن بن محمد بن حسن قمی شیبانی، اشاره شده که: «چنین رسانیده‌اند به من که کتابی مشتمل بر مجموع اخبار قم، به نزدیک مردی از عرب که در شهر قم متوطن بود و نام او علی بن حسین بن محمد بن عامر بن عمران بن ابی عمر اشعری قمی بوده است و در سال ۳۲۸ قمری / ۹۴۰ میلادی، سیلی به شهر قم رسید و آن کتاب، در خانه نهاده بود و آن خانه فرود آمد و آن کتاب، در آن میان تلف شده<sup>۱</sup> در این کتاب ذکر اخبار عرب بود که به قم، نزول کرده بودند. آقا بزرگ تهرانی<sup>۲</sup>، استظهار کرده است که از کلام مؤلف استنباط می‌شود که مؤلف آن همان علی بن حسین بن محمد صاحب خانه بوده که پدر وی از مشایخ شیخ کلینی است که در کافی، از او روایات بسیاری نقل کرده است.<sup>۳</sup>

۲. تاریخ قم یا کتاب قم، نوشته ابوعلی حسن بن محمد بن حسن قمی شیبانی، از دودمان سائب بن مالک اشعری (زنده ۳۷۹ ق / ۹۸۹ م) عالم و مورخ و از یاران ابوالفضل بن عمید وزیر مشهور و دانشمند آل بویه و برادر ابوالقاسم علی بن محمد بن حسن کاتب حاکم قم از جانب رکن‌الدوله دیلمی به سال ۳۵۲ قمری.<sup>۴</sup>

و به اشاره ابن عمید، اقدام به تألیف کتابی در باره قم نمود و او به گردآوری اخبار قم و اهل آن نمود و با پاره‌ای از مطالب مختلف و سودمند دیگر در آمیخت و آن را «کتاب قم» نام نهاد.<sup>۵</sup> وی مواد اصلی کتاب را در دوره حکومت برادرش، بر قم، گرد آورد، ولی به علت غیبت وی از قم، در تدوین و تألیف آن تأخیر افتاد، تا سرانجام آن را به نام صاحب‌بن عباد وزیر دانشمند فخرالدوله دیلمی، تدوین کرد و در این کتاب، وقایع را تا پایان سال ۳۷۸ قمری، گردآوری نمود. این کتاب شامل بیست باب است که فهرست ابواب آن در مقدمه کتاب آمده است. مصادر او عبارت بودند از: مصادر عمومی، متداول آن روزگار؛ دفاتر دیوانی و اسناد غیر مدون و مصادر شفاهی و روایان.<sup>۶</sup>

متأسفانه اصل این کتاب که به زبان عربی بوده، اکنون در دسترس نیست، اما ترجمه‌ای از آن باقی مانده است که تا باب پنجم کتاب را در بردارد.

مترجم تاریخ قم و یا به عبارت درست‌تر، کتاب قم، از تاج‌الدین حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی (متوفی ۸۴۷ ق / ۱۴۴۳ م)

فاضل و ادیب قمی است که بین سالهای ۸۰۵-۸۰۶ ق / ۱۴۰۲ - ۱۴۰۴ م، آن را ترجمه کرده است و گویا در چند مجلد بوده، ولی اکنون جلد اول آن که مشتمل بر قسمتی از کتاب، از آغاز تا میانه باب پنجم است در دست می‌باشد که در ۱۳۱۳ شمسی، به کوشش سید جلال‌الدین تهرانی، بر اساس نسخه تحریر شده در ۱۰۰۱ قمری، به چاپ رسیده و از سایر مجلدات آن اطلاعی در دست نیست.<sup>۷</sup>

۳. تذکره مشایخ قم، تألیف نورالدین علی بن حیدر علی منعل قمی<sup>۸</sup> (متوفی ۹۸۰ ق / ۱۵۷۲ م) مورخ رجالی. این کتاب را وی در ۹۷۸ قمری به نام شاه طهماسب صفوی نگاشته و عده‌ای از روایان، محدثان و دانشمندان قدیم قم را از رجال کشی، رجال نجاشی، رجال و فهرست شیخ طوسی، فهرست منتجب‌الدین، رجال ابن داود و خلاصه الاقوال علامه حلّی، گرد آورده است.<sup>۹</sup> نسخه‌ای از این کتاب، همراه رساله‌ای دیگر، در مجموعه ۵۱۴ طباطبائی کتابخانه مجلس شورای اسلامی و فیلمی از آن به شماره ۳۹۲۵، در دانشگاه تهران موجود است.<sup>۱۰</sup>

۴. رساله در احوال و مفاخر و مناقب شهر قم، اثر میر شرف‌الدین حسین حسینی قمی<sup>۱۱</sup>، معروف به «میرمنشی» (متوفی

۱. تاریخ قم، حسن بن محمد شیبانی اشعری قمی (ترجمه)، ص ۱۲.

۲. الذریعه، ۲۷۹/۳.

۳. اصول کافی، ۱۳/۱، ۲۴، ۲۵، ۳۴ به بعد (به عنوان: ابو عبدالله اشعری و حسین بن محمد اشعری). برخی به اشتباه نوشته‌اند که گویا خود علی بن حسین از مشایخ شیخ کلینی است، در حالی که اشتباه است و آن که از مشایخ کلینی بوده پدر او ابو عبدالله حسین بن محمد اشعری است (نک: الذریعه، ۲۷۹/۳؛ کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۰).

۴. مستقلة الطالیبة، ص ۲۵۵-۲۵۷؛ ریاض العلماء، ۳۱۸/۱-۳۱۹؛ مستدرک الوسائل، ۳۶۹/۳؛ البدر المشعشع، ص ۲؛ طبقات اعلام الشیعه (قرن الرابع)، ص ۶۳، ۹۹.

۵. ترجمه تاریخ قم، ص ۱۱، ۵۸، ۹۱، ۱۷۹.

۶. همان، ص ۳۹، ۱۳۲، ۱۶۵؛ الذریعه، ۲۷۷/۳-۲۷۸.

۷. مصفی المقال، ص ۱۲۷؛ ترجمه تاریخ قم، مقدمه؛ کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۱-۴۳.

۸. روضات الجنات، ۲۷۴/۲؛ ریاض العلماء، ۷۵۴؛ ایضاح المکنون، ۶۸۹/۱؛ هدیة العارفین، ۷۴۹/۱؛ معجم المؤلفین، ۷۸۷، ۸۵؛ الذریعه، ۱۳۵/۱۰، ۱۵۷، ۳۹۲/۲۴ و ۵۳/۱۴.

۹. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۴۴-۴۹.

۱۰. مجله دانشکده ادبیات مشهد (یادنامه دکتر فیاض)، مقاله «یک پرده از زندگانی شاه طهماسب صفوی» دکتر دانش‌پژوه، شماره ۴ سال ۷، زمستان ۱۳۵۰ ش، ص ۹۸۹.

۱۱. گلستان هنر، ص ۳۴-۳۷؛ البدر المشعشع، ص ۲؛ مستدرک الوسائل، ۳۶۹/۳؛ ریاض العلماء، ۲۹۶/۱؛ الذریعه، ۲۷۹/۳ و ۲۴۸/۸ و ۲۴۹/۱۶ و ۲۷۱/۲۱ و ۳۱۱/۲۱ و ۳۳۴/۲۳.



اعیانی قمی، به شمار می‌رفت و همه عمر خویش را صرف تهیه آمار، برآورد مالیات، تقسیم محصولات، نظارت بر تقسیم آب و مرمت قناتهای قم کرد و اطلاعات منحصر به فردی در باره اوضاع کشاورزی و آبیاری در قم داشت.<sup>۸</sup>

این کتاب را وی به خواهش میرزا مهدی حکمران قم، در ۱۲۹۵ قمری، نگاشته و گویا این رساله، جزو ثبت‌ها و کتابچه‌هایی بوده است که به منظور تدوین مرآت البلدان ناصری، فراهم گردیده و به دارالتالیف همایونی فرستاده شده<sup>۹</sup> و از آن در «مرآت البلدان»، جلد ۴، ص ۱۱۵، ماده «جامع قم» استفاده شده است. نسخه‌ای از این کتاب در ۱۰۲ برگ، به شماره ۱۸۱۷۴ دفتر، در کتابخانه مجلس شورا موجود است. لمبتون در کتاب مالک و زارع در ایران<sup>۱۰</sup> و در فهرست منابع آن، از نسخه‌ای به نام: تاریخ قم یا تفصیل حالات و املاک و مستغلات و قنات و بلوکات قم، یاد می‌کند که به نام میرزا سید مهدی، در ۱۲۹۵ قمری، نوشته شده است و نسخه‌ای از آن به شماره ۷۲۵، در کتابخانه وزارت دارایی آن روزگار ایران در تهران، وجود داشته که بعد به کتابخانه بیوتات سلطنتی منتقل شده است.<sup>۱۱</sup>

**۸. کتابچه تفصیل حالات و نفوس و املاک دارالایمان قم، اثر علی اکبر فیض فرزند میرزا محمدبن علی اکبر خوانساری<sup>۱۲</sup>**

۱. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۵۰-۵۱.
۲. طبقات اعلام الشیعه (قرن الحادی عشر) ص ۶۹۰.
۳. الذریعه، ۲۱۶/۷.
۴. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۵۶-۵۹؛ مجله گوهر، سال دوم، شماره ۷.
۵. تذکره شعرای معاصرین دارالایمان قم، علی اکبر فیض، شرح حال مؤلف در پایان کتاب (نسخه شماره ۱۴۵ کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی)؛ رساله شرح حالات خاندان فیض، برگ ۱.
۶. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۶۹-۷۲.
۷. شرح زندگانی من، متوفی، ۷۰/۱، ۴۵۱، ۵۱۷-۵۱۶، ۶۸۳، ۶۹۹-۷۰۰؛ تذکره شعرای معاصرین دارالایمان قم، فیض، برگ ۲۲- / ۲۶ ب (نسخه خطی شماره ۱۴۵ مرعشی)؛ تاریخ قم، فیض، برگ ۲۳ پ- ۲۴ / (خطی)؛ جنگ شماره ۱۴۶ (خطی)، تحفة الفاطمیین، ۱ / باب هفتم، ۱۴۰/۲-۱۴۲؛ سفرنامه افضل الملک، برگ ۷۷ (نسخه خطی مجلس)؛ مرآت البلدان، ۱ / مقدمه، سی‌ونه؛ مقاله تاریخنگاری قم در دوره ناصری؛ جان‌گرنی، ص (دستویس ترجمه).
۸. مقاله تاریخنگاری قم در دوره ناصری، جان‌گرنی، همانجا.
۹. مرآت البلدان، همانجا.
۱۰. مالک و زارع در ایران، لمبتون، ص ۳۰۹.
۱۱. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۷۳-۸۰.
۱۲. آینه دانشوران، ص ۱۴۶؛ تحفة الفاطمیین، ۱ / باب هفتم، ۲۸۰/۲-۲۸۲؛ با سفرنامه افضل الملک، ص ۱۵۷-۱۵۹ و ۱۸۹-۱۹۰؛ تذکره شعرای دارالایمان قم پایان نسخه؛ جنگ شماره ۱۴۶؛ تاریخ قم فیض، برگ ۳۲؛ رساله شرح حال خاندان فیض.

۹۹۰/ق ۱۵۸۲م) مورخ و رجالی و از شاگردان غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی که از جانب شاه طهماسب صفوی، به «میرمنشی» ملقب گردید. وی در هفتادسالگی، در ری، دیده از جهان فرو بست و در آستانه عبدالعظیم، به خاک سپرده شد. گویا این کتاب در اختیار عبدالله‌افندی صاحب ریاض‌العلماء، بوده و از آن استفاده کرده است.<sup>۱</sup>

**۵. خلاصه البلدان**، نوشته صفی‌الدین محمد بن محمد بن هاشم بن سید صفی‌الدین محمدحسین موسوی رضوی قمی<sup>۲</sup> (زنده ۱۱۷۹ق/ ۱۷۶۵ - ۱۷۶۶ م) از نوادگان حسن افطس نبیره امام چهارم حضرت سجاد علیه السلام.

وی از شاگردان ملا محسن فیض کاشانی بوده است. این کتاب را صفی‌الدین به خواهش ملا محمد صالح معلم قمی، در ۱۱۷۹ قمری، نگاشته است.<sup>۳</sup> و نسخه‌ای از آن گویا نزد صاحب انوارالمشعشعین، بوده و از آن در کتاب خویش استفاده کرده است و نسخه‌ای دیگر از آن به خط محمد گلپایگانی، در تهران به نظر محیط طباطبائی رسیده است و مقاله‌ای نیز، راجع به آن در مجله گوهر، نگاشته است.<sup>۴</sup>

**۶. ریاض الرضا یا باب رضوان فی مناقب سلطان خراسان**، اثری از محمدبن علی اکبر خوانساری<sup>۵</sup> (متوفی ۱۲۷۸ق/ ۱۸۶۱-۱۸۶۲م) مورخ، شاعر و خوشنویس دوره ناصری در قم. وی پس از مرگ فتحعلی شاه قاجار، در سال ۱۲۵۰ قمری، همراه برادر خود میرزا علی محمد قرغی، متولی مقبره این پادشاه، به قم رفت و پس از درگذشت برادر خود، به سال ۱۲۵۸ قمری، به جای او متولی مقبره فتحعلی شاه قاجار شد و در ۱۲۷۸ قمری، در قم، دیده از جهان فرو بست. کتاب ریاض الرضا، در احوالات امام رضا علیه السلام و حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و ذکر بعضی از عالمان و راویان حدیث است که در شهر قم اقامت داشته‌اند. این کتاب در یک مقدمه و ۲۵ روزه و یک خاتمه است. این کتاب در مقدمه آن به نام ریاض الرضا خوانده شده، اما در بالای برگ آغازین آن، به عنوان: باب رضوان فی مناقب سلطان خراسان، نامیده شده است. از روزه ۱۷ تا ۲۴ در بیان تاریخ قم است و صاحب تحفة الفاطمیین از آن استفاده کرده است و در آغاز و انجام جلد اول در فهرست مآخذ خویش آن را یاد نموده. این کتاب را خوانساری در ۱۲۶۱ قمری نوشته است و نسخه‌ای از آن اکنون در کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، موجود است.<sup>۶</sup>

**۷. تاریخ دارالایمان قم**، تألیف محمدتقی بیگ ارباب، معروف به «ارباب‌جان بابا»<sup>۷</sup> (متوفی ۱۳۱۱ق/ ۱۸۹۳-۱۸۹۴م). وی فرزند حسنعلی بیگ بود. او از نظر تقدم و منزلت محلی و گستره اطلاعات در باره قم و حومه، بی‌همتا و از اعضای یک خانواده



(۱۲۴۵-۱۳۱۲ ق / ۱۸۲۹ و ۱۸۳۰-۱۸۹۴ و ۱۸۹۵ م)، نویسنده، ادیب، شاعر و مورخ قمی در دوره ناصری که در تهران دیده به جهان گشود و پس از مرگ فتحعلی‌شاه قاجار که عموی او علی‌محمد قرغی به عنوان تولیت مقبره وی، منصوب شد، علی‌اکبر فیض نیز، با پدر و عموی خویش، به قم آمد و پس از درگذشت پدر خود، در سال ۱۲۷۸ قمری، تولیت مقبره مزبور را با فرمان ناصرالدین شاه قاجار، به عهده گرفت، اما در سال ۱۳۰۵ قمری، در سفر ناصرالدین شاه، به قم، از این سمت برکنار گردید. وی در ۱۳۱۲ قمری، در کربلا دیده از جهان فرو بست و در همانجا به خاک سپرده شد.

این کتابچه، در ۲۸ برگ (۸ پ - ۳۵ ب) در مجموعه شماره ۷ فهرست تحریرات او، در کتابخانه آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، به شماره ۴۳۷۷، موجود است. این کتاب بدون تردید بین سالهای ۱۲۸۰-۱۳۰۰ قمری و پیش از کتاب دیگر او، تاریخ قم، نگارش یافته است.<sup>۱</sup>

۹. تفصیل وقایع قحطی سال ۱۲۸۸ قمری قم، اثر دیگر علی‌اکبر فیض که به عنوان: «وقایع سال قحط ۱۲۸۸، آنچه در دارالایمان قم روی داده، بدون اغراق منشیانه» نیز خوانده شده. این کتاب را وی در سال ۱۲۸۹ قمری، در ۳۵ برگ نوشته است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه آیت‌الله‌العظمی مرعشی، به شماره ۴۳۷۶، موجود است.<sup>۲</sup>

۱۰. تذکره شعرای معاصرین دارالایمان قم، کتابی دیگر از علی‌اکبر فیض که نخست در سال ۱۲۷۷ قمری، به صورت کتابی تدوین شد، سپس قسمت‌های گوناگون آن در سالهای بعد و تا اواخر زندگی وی، پس از تجدیدنظر و اصلاح و تحریر جدید، تکمیل گردید. از این کتاب نسخه‌ای با شماره ۱۴۵، در ۲۱۸ برگ، در کتابخانه آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی موجود است.<sup>۳</sup>

۱۱. تاریخ قم، اثر دیگری از علی‌اکبر فیض. این کتاب مهمترین و سودمندترین اثر فیض است و بهترین تاریخی است که در دوره قاجاریان، برای قم، نوشته شده است. این کتاب گویا در ۱۳۰۳ قمری، در پانزده باب نگاشته شده، اما بنا بر روش و سنت فیض، پس از این تاریخ نیز، وی در آن اضافات و اصلاحاتی نمود و نسخه‌ای از آن شامل ۱۲۵ برگ، در کتابخانه آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی موجود است.<sup>۴</sup>

۱۲. کتابچه تفصیل و حالات دارالایمان قم، تألیف میرزا غلامحسین خان ادیب ملقب به «افضل الملک» و متخلص به «المعی» متوفی دیوان زندگی<sup>۵</sup> (۱۲۷۹-۱۳۴۸ ق / ۱۸۶۲ - ۱۹۲۹ م) ادیب،

منشی و مورخ دوره ناصری و از دودمان کریمخان زند و یکی از اعضای دارالتألیف همایونی که در دستگاه فرمانروایی قاجاریان، سمتها و مشاغل گوناگونی به عهده داشته و آثار متعددی تألیف کرده که از آن جمله می‌توان به: سفرنامه خراسان؛ سفرنامه عراق عرب؛ تاریخ و جغرافیای مازندران را نام برد. وی در ۱۵ محرم الحرام ۱۲۷۹، در تهران، دیده به جهان گشود و در اواخر سال ۱۳۰۰ قمری، سفری به عتبات عالیات داشت و در آنجا دانش آموخت، سپس به ایران بازگشت و در صفر ۱۳۰۴، به عنوان ندیم شاهزاده علی‌نقی میرزا حکمران قم و ساوه و زرنند، در دستگاه وی انجام وظیفه می‌کرد و با او بود و این کتابچه را از روی کتابچه جزو جمع و استفسار از بعضی از آگاهان و رفتن به بلوکات و دیدن امکان، گرد آورد و در ۱۳۰۵ قمری، به صورت کتابچه‌ای مدون ساخت و آن را برای استفاده در یکی از کتابهای جغرافیا، برای اعتمادالسلطنه وزیر علوم وقت و دارالتألیف و دارالطباعة و دارالترجمه همایونی فرستاد.<sup>۶</sup>

۱۳. سفرنامه قم، اثر دیگری از میرزا غلامحسین خان ادیب، افضل‌الملک. این سفرنامه، مجموعه یادداشتهای او در مدت هفده ماه اقامت در قم، در سال ۱۳۰۴ قمری و چند ماهی از ۱۳۰۵ قمری، بوده است که مدون نموده و برای دارالتألیف همایونی، فرستاده است و بار دیگر در سال ۱۳۱۰ قمری، در تهران با اضافاتی سودمند، از نو تحریر کرده است. نسخه‌ای از این سفرنامه، به شماره ۸۱۸۲ در مجلس شورا در ۳۷۴ صفحه و فیلمی از آن به شماره ۲۲۳۳، در کتابخانه دانشگاه تهران، موجود است.<sup>۷</sup>

۱۴. انوار المشعشعین فی اخبار قم والقمیین، نوشته شیخ محمدعلی بن حسین بن علی بن بهاء‌الدین ارجستانی کچوئی

۱. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۸۲-۸۴.

۲. همان، ص ۸۴-۸۶.

۳. همانجا؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، ۱۶۳/۱-۱۶۷.

۴. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۸۵-۱۱۴.

۵. مرآت‌البلدان، ۱۷۸۳/۳؛ تذکره مدینه‌الادب عبرت نائینی، ۶۱/۱-۷۷؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۲۲۰/۱ و مجلدات دیگر؛ الذریعه، ۶۶/۱/۹؛ فرهنگ سخنوران، ۵۳/۱؛ تذکره شاعران کرمان، ص ۳۴.

۶. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۷. فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ۴۴۳/۲؛ فهرست فیلم‌ها، ۱۲۰/۱؛ فهرست متزوی، ۴۰۱۵/۶؛ مدینه‌الادب، ۶۸/۱؛ کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۲۱-۱۲۶.



## میراث شهاب

باب تدوین شده و یکی از آثار خوب و ارزنده در باره قم می باشد.<sup>۵</sup>

۱۶. تحفة الفاطمیین فی احوال قم والقمیین، کتابی که در پیش رو دارید و در شرح حال مؤلف آن به توضیح و توصیف آن خواهیم پرداخت.<sup>۶</sup>

۱۷. گنجینه آثار قم، تألیف عباس فیض (۱۲۸۷-۱۳۵۳ ش / ۱۹۰۸-۱۹۷۵ م) عالم، محقق و مورخ که در شهر سامرا، دیده به جهان گشود، سپس به اتفاق پدر خود، به قم آمد و در این شهر به فراگیری علوم متداول پرداخت و پس از عمری تلاش، ارشاد و تألیف، در ۲۱ اسفند ۱۳۵۳ / ۱۲ مارس ۱۹۷۵ م، در شهر قم، روی در نقاب خاک کشید.

وی در ۱۳۴۶ شمسی، شروع به تألیف این کتاب نمود. جلد اول آن دارای عنوان فرعی: قم و روضه فاطمیه است و نیمی از آن در مورد کلیات مربوط به تاریخ قم و رجال علمی آن است و نیمی دیگر زندگی نامه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و وصف بناهای آستانه آن حضرت است و جلد دوم در توصیف مزارات، بناهای قدیمی قم و محدوده پیشین آن که شامل تفرش، محلات، ساوه،

نائینی<sup>۱</sup> (متوفی ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ ق/ ۱۹۱۲-۱۹۱۳ م) ادیب، دانشمند و مورخ متبحر و فاضل که در قم نزد حاج ملا غلامرضا قمی صاحب قلائد و دیگر مشاهیر و اساتید قم، دانش آموخت و در همانجا دیده از جهان فرو بست و در مقبره شیخان قم، به خاک سپرده شد. این اثر در ۳ جلد است و در میانه سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ قمری، نگاشته شده است.

جلد اول این اثر به عنوان: انوار المشعشعین فی شرافة قم والقمیین، در ۱۳۲۵ قمری، تألیف شده و در ۱۳۲۷ قمری، در تهران و در ۲۴۲ صفحه، به چاپ رسیده و عمده مطالب آن از تاریخ قدیم قم، برگرفته شده و دارای دوازده باب است. جلد دوم آن با عنوان: انوار المشعشعین فی ذکر ورود الطالبین الی القمیین، در ۳۷۸ صفحه می باشد که در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، همراه با جلد اول و سوم موجود و عکسی از آن نیز در کتابخانه وجود دارد. این جلد در یک مقدمه و دوازده باب و یک خاتمه می باشد. جلد سوم آن به عنوان: ریاض المحدثین فی ترجمة الرواة والعلماء القمیین من الاولین والآخرین، می باشد. این جلد در واقع دارای دو تحریر است یکی به فارسی در ۳۶۱ صفحه که آن را در ۱۳۲۴ قمری نگاشته است و دیگری به عربی در ۶۷۰ صفحه که در حقیقت برگردان از فارسی به عربی است، اما از نظر قواعد دستوری، بسیار مغلوط است و نیازمند تنقیح و تصحیح کاملی است. در این جلد بیش از ۶۸۰ تن از دانشمندان و عالمان قم را آورده است. نسخه ای از این جلد به شماره ۵۷۲۷ در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی موجود است.<sup>۲</sup>

مؤلف این کتاب، پس از چندی، جلد اول آن را بازنگری نمود و تحریری جدید و مفصل تر از آن به نام: تحفة الفاطمیة الموسویة فی ذکر اخبار بلدة قم، نگاشت. وی در ۱۳۲۷ قمری، شروع به تحریر جدید آن نمود و در ۱۳۲۸ قمری، آن را در ۴۱۵ برگ بزرگ رحلی، به پایان برد. در جلد دوم انوار المشعشعین، طی صفحات ۱۷۹ و ۳۰۹ و در جلد سوم آن در صفحات ۱۴۷، ۱۷۸، ۱۸۸، ۲۴۵، ۳۶۹ و ۴۸۸، از این کتاب و تحریر جدید یاد کرده است.<sup>۳</sup>

۱۵. مختار البلاد، اثر محمدحسین ناصر الشریعه، فرزند حاج محمد حسن تاجر قمی<sup>۴</sup> (۱۳۱۲-۱۳۸۰ ق/ ۱۸۹۴-۱۹۶۰ م) دانشمند و محقق که از راه کتابفروشی امرار معاش می کرد و در قم دیده از جهان فرو بست و در صحن نو آستانه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد. این کتاب را وی پیش از ۱۳۴۲ قمری نگاشته و بار اول در تهران در ۱۳۶۴ قمری و سپس به کوشش علی دوانی در ۱۳۴۲ شمسی، به چاپ رسیده و انتشار یافته است. این کتاب در پنج

۱. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳۴۸/۴-۳۵۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی مشار، ۵۸۶/۱ در این کتاب مؤلف «انوار المشعشعین» را به این صورت معرفی کرده است: محمدعلی بن حسن بن علی بن بهاء الدین تهرانی کاتوزیان، متولد ۱۲۵۴ شمسی، پس از اتمام تحصیل فارسی به فراگیری صرف و نحو عربی و معانی و بیان و منطق و حساب و هندسه و نجوم پرداخت و سالهای منمادی به کسب اصول و فقه و فلسفه و کلام و عرفان اشتغال ورزیده تا در سال ۱۳۲۲ قمری انجمن علمی تأسیس کرد و در ۱۳۲۸ به وکالت مجلس رسید و بیست اثر تألیفی وی به چاپ رسیده از جمله «انوار المشعشعین». و در مجله یغما او را به این شرح معرفی کرده است: محمدعلی تهرانی فرزند شیخ حسن پسر حاج ملا محمد جعفر تهرانی چالمیدونی: سالنامه پارس، ص ۱۶۷؛ مجله یغما، سال ۵ شماره ۱۰ ص ۴۵؛ الذریعه، ۴۴۱/۲ و ۲۱۳/۱۶-۲۱۴، ۲۹۲؛ انوار المشعشعین، ۶۵۰/۳؛ کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۳۲-۱۵۹.

۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۲۳/۱۵ که بدون ذکر نام مؤلف یاد شده است؛ کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۳۲-۱۵۹.

۳. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۶۰.

۴. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، مشار، ۹۰۱/۲؛ فهرست کتب چاپی فارسی، مشار، ۴۶۳۴/۴؛ مختار البلاد، ص ۲۵-۲۸؛ فهرست کتابخانه مدرسه فیضیه، ۲۵۰/۲.

۵. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۷۱-۱۷۲.

۶. مستدرکات اعیان الشیعه، ۱۰۷/۳؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، مشار، ۶۶۹/۳؛ نامه قم، سال اول شماره اول و شماره ۳ و ۴، ص ۲۸۵-۳۲۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، مشار، ۳/۱، ۲۷۶، ۵۲۴، ۷۰۶ و ۱۵۲۷/۲ و ۳۹۴۶/۳ و ۴۳۲۳/۴؛ الذریعه، ۱۱۸/۱۱ و ۱۷۰/۱۷ و ۹۰/۲۶؛ فصلنامه قم، سال اول، شماره ۱ و ۲ و شماره ۳ و ۴، ۲۸۵-۳۲۱.



فراهمان، اردهال و نقاط دیگر بوده است. اساس کار مؤلف در این کتاب، چنانکه مؤلف بارها تأکید کرده، متکی بر اجتهادات و استنباطات شخصی وی در تطبیق مستندات تاریخی است. کتاب گنجینه آثار قم، در دو جلد است که در ۱۳۴۹-۱۳۵۰ شمسی، به ترتیب در ۷۱۸ و ۷۹۴ صفحه، در قم انتشار یافته است.<sup>۱</sup>

این نویسنده دو کتاب دیگر به نامهای: انجم فروزان، چاپ ۱۳۲۲ شمسی در ۲۲۷ صفحه در معرفی مزارات قم و گفتاری در باب انساب امامزادگان و وصف بناهای برخی از مزارات قم و نیمی دیگر از آن در باره آستانه قم می‌باشد و جلد دوم آن به نام بدر فروزان، در تاریخ آستان قدس رضوی است که در ۱۳۶۴ قمری، در قم، منتشر شده است. دیگری: قم و روحانیت، که جلد اول آن در ۱۳۱۷ شمسی در قم، انتشار یافته است و در این کتاب مؤلف، مباحث اجتماعی و انتقادی و گزارشی راجع به تأسیس حوزه علمیه قم در سال ۱۳۴۰ قمری و بحثی تاریخی مربوط به شهر قم است.<sup>۲</sup>

**۱۸. تاریخ مذهبی قم،** نوشته علی اصغر فقیهی، دانشمند، مورخ معاصر قمی. این کتاب بنا بر آنچه مؤلف در مقدمه آن ذکر کرده است، یک مجلد از دوره پنج جلدی تاریخی است که تاریخ جامع قم، نام داده شده، اما از این دوره پنج جلدی، فقط همین یک جلد تاکنون انتشار یافته است. نیمی از کتاب تحقیق در باره مصادر و متون است و نیمی دیگر از آن، آگاهیهای منحصر و ناگفته از رسوم، سنن، آداب و عادات مذهبی مردم قم است که در اینجا برای نخستین بار ثبت می‌شود.<sup>۳</sup>

**۱۹. رجال قم و مباحثی در تاریخ آن،** اثری از محمد مقدس زاده، چاپ ۱۳۳۵ شمسی، در تهران و در ۱۶۶ صفحه. این کتاب در دو بخش است. بخش نخست کلیاتی در باره تاریخ قم است که از دو کتاب ترجمه تاریخ قم و قم را بشناسید گرفته شده است و بخش دوم آن سرگذشت رجال و بزرگان گذشته و معاصر قم است که عمدتاً از باب پنجم کتاب مختارالبلاد ناصر الشریعه و آثار الحجة محمد رازی و برخی اطلاعات پراکنده شخصی، گردآوری شده است.<sup>۴</sup>

**۲۰. قم در قرن نهم،** از حسین مدرسی طباطبائی، چاپ ۱۳۵۰ شمسی، در قم و در ۳۷۱ صفحه است. در مقدمه این کتاب آمده است که این گامی است در راه تدوین تاریخی جامع برای این شهر و در همانجا آمده است که این کار با نگارش دوره‌ای ده جلدی بانام: قم در چهارده قرن، انجام می‌پذیرد. این نویسنده، مقالات و آثار دیگری نیز، در باره قم، نوشته و منتشر ساخته، از جمله کتاب: کتابشناسی آثار مربوط به قم که در ۲۴۳ صفحه است

و در ۱۳۵۳ شمسی، در قم، چاپ و انتشار یافته و در آن نزدیک به چهل کتاب و رساله و بیش از ۶۰ مقاله، در باره قم، معرفی و توصیف شده و اینجانب از این کتاب، در نوشتن این پیشگفتار، فراوان، بهره برده‌ام.

در مورد قم شناسی می‌توان به برخی از مجله‌ها، فصلنامه‌ها و یادنامه‌ها نیز اشاره کرد که حاوی مقالات فراوانی در باره قم هستند، از جمله: راهنمای قم، نشریه دفتر آستانه به سال ۱۳۱۷ شمسی، در ۱۷۱ صفحه همراه با ۶۴ صفحه عکس؛ مجله وحید، شماره‌های ۱۱ و ۱۲ سال چهارم و شماره‌های ۴ تا ۹ سال پنجم و شماره‌های ۵ سال ششم و شماره‌های ۲ و ۳ سال هشتم و شماره‌های ۱ و ۲ و ۱۰ و ۱۱ سال نهم و شماره‌های ۱۱ و ۱۲ سال یازدهم و شماره‌های ۱ و ۳ سال دوازدهم؛ هنر و مردم، شماره‌های ۱۱۷ و ۱۳۲؛ بررسی‌های تاریخی، شماره‌های ۱ و ۲ و ۴ سال هشتم؛ فرهنگ ایران زمین، مجله نوزدهم؛ استوار شماره‌های ۲۰۸۸ تا ۲۰۹۲ و ۲۱۳۱ تا ۲۱۵۸؛ نامه قم، فصلنامه پژوهشی فرهنگی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان قم، شماره‌های ۱ تا ۴؛ یادنامه شهاب شریعت، مجلدات ۱ و ۲ که آماده چاپ است و همچنین مقاله‌های متعدد دیگری در مجله‌ها و نشریات ادواری که در این مختصر نمی‌گنجد و علاقه‌مندان می‌توانند به فهرست پنج جلدی مقالات فارسی، ایرج افشار مراجعه نمایند.

### زندگینامه مؤلف

پیش از آنکه به شرح حال مؤلف بپردازیم، لازم می‌دانم آن‌دکی به شرح حال برخی از خاندان وی بپردازم، تا با شخصیت مؤلف بیشتر آشنا شویم.

۱. ملا محمد تقی بن علی اکبر بن ابراهیم قمی، متخلص به «عاشق»<sup>۵</sup> (متوفی ۱۲۰۵ ق/ ۱۷۹۱م) ادیب و شاعر که به شغل تجارت اشتغال داشته و مفلس شرح حال وی را در این کتاب چنین آورده است: «عاشق، جد اعلای مؤلف این کتاب، نامش حاج ملا

۱. فهرست کتابهای چاپی فارسی، مشار، ۴/۴۳۲۲؛ فصلنامه نامه قم، سال اول شماره ۳ و ۲۸۶/۴.

۲. فهرست کتابهای چاپی فارسی، مشار، ۱/۲۷۶ و ۲/۱۵۲۷؛ فصلنامه نامه قم، همانجا.

۳. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۹۷-۱۹۸؛ تاریخ مذهبی قم، مقدمه.

۴. همان، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۵. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۲۰۱-۲۰۳.

۶. تحفة الفاطمیین، ۲/۲۵۱-۲۵۸؛ طبقات اعلام الشیعه (قرن الرابع عشر)، ۲/۸۸۹.

## میراث شهاب

نمدگر نیست یک ساعت توقف کن که می آرند  
فرستادیم قاصد را، نمدمالش خراسان است  
[و گوید:]

شد نصیبم یک زنی کز آدمیت دور بود  
دایم از فعل بد او، طبع من رنجور بود  
گاه گاهی گراز او قلیان<sup>۱</sup> تلخی خواستم  
او نسبی داد و ولیکن غرغرش پر زور بود  
گر به یک سال از برایم یک قبا می دوخت او  
آن قبا کوتاه و تنگ و چابکش ناجور بود  
گر برنج آوردم از بهر طعام خویشتن  
آن چلو یا بی مزه یا بی نمک یا شور بود  
سال نوروزی اگر پختی طعام از بهر من  
تا سه نوروز دگر آن ظرفها ناشور بود  
در جمیع عمر خود او خانه را جارو نکرد  
خاکروبه خانه شان چندین جوال کود بود  
نیم منش پنبه بدادم از برای ریشتن  
سال بگذشت و سراغش خانه های هور بود  
گر به صحبت می نشستی در برم آن زن بدان  
هر کلامش بدتر از نیش دوسد زنبور بود  
گاه گاهی گر می آمد در میان بستم  
هر نفس هایش فزون تر از عذاب گور بود  
بهر تعلیمش اگر یک چوب می کردم بلند  
نعره ها می زد که اسرافیل را چون صور بود  
صفتش را اگر بگویم هوش از سر می برد  
لیک دانی هم کرو و هم لنگ و هم شبکور بود  
یک پدر را او داشت در شبها گدایی می نمود  
فیس ها کردی که گویا دختر فغفور بود  
چار عمه، هفت خاله، نه برادر داشت او  
در میان جمعشان این یک مثال حور بود  
از طلاق این چنین زن دست من کوتاه بود  
گریه اطفال کوچک در نظر منظور بود<sup>۲</sup>

۲. ملا محمد حسن بن محمد رضا بن محمد تقی بن علی اکبر بن  
ابراهیم قمی<sup>۳</sup> (۱۲۶۴-۱۳۳۲ ق/ ۱۸۴۸-۱۹۱۴ م) ادیب و شاعر که

تقی، قمی الاصل بوده و شغل او تجارت، شاعری طلیق عذب البیان،  
و فاضلی حلو اللسان که یک جهان ملاحظت و ظرافت بوده و هنگام  
محاوره و بذله سرایی، عذوبت کلام و شیرین سخنیش نی به ناخن  
شکر کرده و آب در کام قند مکرر آورده است:

دیدم آن گفتار شیرین گفتم اندر کودکی است  
شد یقین من که شکر خورده اندر جای شیر  
اشعار را از قصیده و غزل بسیار خوب می گفته؛ دیوان اشعارش  
بیاض مانند، به خط خودش، دیده شد که تقریباً پنج هزار شعر، در آن  
ثبت بود. معاصر بوده است با آقا محمدخان خواجه؛ در سنه ۱۲۰۵  
[قمری] وفات نموده است، از جمله اشعارش، این قصیده است که  
در مذمت دنیا به نظم آورده است:

به دنیا دل مسند ای عاقل بیچاره و مضطر  
که از جام اجل نوشی شراب مرگ بار آخر  
سفر در پیش داری توشه راهی مهیا کن  
که ره دور است و این منزل خطرناک است سرتاسر  
[تا آنجا که گوید:]

تو هم ای «عاشق» بیچاره از جان ترک دنیا کن  
اگر چشم شفاعت داری بر اولاد پیغمبر  
بهشت جاودان خواهی بکن تو ترک دنیا را  
بُرو اندر نجف یا کربلا یا طوس ای مضطر  
قصیده:

باز چهستان، رفته به بستان  
خرم و خندان، بلبل محرم  
نغمه سرایان، از سر دستان  
رقص نمایان، خوش دل وی غم  
کرده منقش، مدحت حیدر  
خامه سرکش، تحفه دیگر  
[تا آنجا که گوید:]

«عاشق» زارت، بنده کمتر  
بهر کرامت، آمده بر در  
از پی تحفه، تف منشر  
چابک طرفه، ریخته برهم

[و گوید:]

ضیافت می کنم یاران عزیز را که مهمان است  
که جمع آوردن اسباب آن بسیار آسان است  
بفرما تا فرود آرند مهمان را که بنشینند  
ولی قالی اگر خواهند، قالی شهر کرمان است

۱. در اصل «غلیان».

۲. تحفة القاطمین، ۲/ ۲۵۲-۲۵۸.

۳. همان، ۲/ ۱۹۷-۱۹۹؛ طبقات اعلام الشیعه (قرن الرابع عشر)، ۲/ ۸۸۹.



«شاهد» تخلص داشت و پدر مؤلف بود و در باره شرح حال وی چنین نوشته است: «شاهد، والد ماجد این ذره بی‌مقدار، مؤلف کتاب، نامش ملا محمدحسن، خلف حاج محمدرضا. نیاکان و اجدادش از سلسله و دوده مردمان قمی‌الاصل و تجارت‌پیشه بودند که به تدین در تجارت، مشهور و معروف بوده‌اند. حاج محمدرضا که جد حقیر باشد، صاحب ضیاع و عقار و ثروت بی‌نهایت بوده و شخص اول از تجار این بلد محسوب می‌شده و یکی از رجال نامی این شهر بوده، از آنجا که روزگار را، عادت دیرینه است، مکننت موروث، از دست مشارالیه برفت و وسعت عیش به ضیق معاش، مبدل شد. والد حقیر را نجابت جبلی و اصالت اصلی و ذاتی، مانع از اظهار فقر و فاقه، در نزد خلائق برآمد، ناچاراً از طریق بیچارگی و دست‌تنگی بنا به مضمون این شعر:

لنقل الصخر من قلل الجبال  
احب الي من منن الرجال

و نظر به کلمه مبارکه: الکاسب حبیب‌الله، در صحن مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به کسب کتابت و محرری مشغول شد و بدانچه عاید او می‌شد، به قناعت گذران می‌نمود. در امثال و اقران او به حسن تقریر و شکفته‌طبعی ایشان ندیدم. علو نفسش، چنان بود که در نظر همتش، دنیا را قدر کف خاک نبود. هرگز همت بر تحصیل مال نگماشت و صد دینار ذخیره نگذاشت و بارها می‌شنیدم که می‌فرمود: لقمه نان حلالی که رازق عباد، قسمت ساخته، ما را کافی است و در نزد من، سر سخاوت‌ها، قطع نظر کردن و وا گذاشتن آن چیزی است که در دست مردمان است. عزلت و خلوت را بسیار دوست می‌داشت و انس با خلق را دوست نداشت و چون نصف بدن را از طرف راست عاجز بود، به این جهت به دست چپ کتابت می‌کرد و خط نسخ را بسیار خوب می‌نوشت و اغلب اوقات به مطالعه کتب اخبار و احادیث و فضائل ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - مشغول بود و گاهی به گفتن شعر میل می‌نمود و طبع روان و سرشاری داشت.

ولادتش در سنه ۱۲۶۴ و وفاتش در یوم بیستم شهر جمادی‌الاول سنه ۱۳۳۲، روی داد. از جمله اشعارش قصیده‌ای است که در وقت تشرف به آستان حضرت علی‌بن موسی الرضا علیه السلام در جوار آن بزرگوار، به نظم آورده و [چند بیت اول و آخر] آن این است:

یارب این ارض مقدس چه مکانی است و چه جاست  
کز زمین تا به سما مظهر انوار خداست

این حرمگاه ملک‌مرتبه، جولانگه کیست  
این مشکات چه مصباح که لبریز ضیاست  
شکل روح القدس است اینک مجسم شده است  
یا به گلزار<sup>۱</sup> ارم، چتر درخت طوباست  
[تا آنجا که گوید]:

ذره خاک درش را به دو عالم ندمم  
عالم است از تو و خاک از من و سودا به رضاست<sup>۲</sup>

۳. حسین بن محمدحسن بن محمدرضابن محمدتقی بن علی اکبر بن ابراهیم قمی، متخلص به «مفلس» و مشهور و ملقب به «ارده شیر»<sup>۳</sup> (۱۳۰۵-۱۳۶۷ق/۱۸۸۸-۱۹۴۷م)، شاعر، ادیب و مورخ. وی در جمادی‌الاول ۱۳۰۵، در شهر قم و در خانواده‌ای از اهل تجارت و ادب و شعر و شاعری، دیده به جهان گشود. پدر وی و نیای بزرگ وی شاعر بودند و نیای بزرگتر او علی اکبر معروف به «حلوانی» بود، گویا به دلیل شغل خود، به این لقب، شهرت یافته بود و شاید به همین دلیل بود که شیخ حسین قمی، مؤلف این کتاب، قصایدی در مدح و توصیف حلوا و ارده شیره سروده و به این لقب، شهرت یافته. ابیاتی از سروده مخمس وی در مدح ارده شیره به این شرح است:

الا ای ساقی عنبرفشان هی  
بیاور بهر من جامی پر از می  
بنوشم آن قدح را تا شود طی  
پس از آن چند بییتی من پیایی  
نویسم از برای ارده شیره  
چه باشد ارده شیره جسم و جانم  
چه باشد قوت روح و روانم

۱. در اصل: «گلزار».

۲. تحفة الفاطمین، ۱۹۷/۲-۱۹۹.

۳. در مورد شرح حال مفلس، جز آنچه خود در «تحفة الفاطمین» آورده و چند منبع دیگر نیز، به اختصار اشاره کرده‌اند، در منابع رجالی و تراجم و تذکره‌ها، مطلبی در باره وی نیافتیم: تحفة الفاطمین، ۵۰۰/۱-۵۰۱ و ۳۷۵/۲-۴۳۶؛ یادداشت حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، بر برگ آغازین نسخه، اصل «تحفة الفاطمین» مورخ ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۹۰؛ طبقات اعلام‌الشیعه (قرن الرابع عشر)، ۸۸۹/۲؛ الذریعه، ۱۰۳/۳، ۲۷۸، ۴۶۰، ۱۴۹/۷ و ۱۰۸۶/۳، ۵۱/۱۱ و ۵۱/۱۲، ۱۶۳، ۲۵/۱۲ و ۳۲۱/۲۲، ۴۱/۲۶، ۱۷۰، فرهنگ سخنوران، ۸۶۷/۲؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، مشار، ۷۲۵/۲؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، مشار، ۲۲۳/۱ و ۶۶۲؛ کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۷۳-۱۷۴؛ فهرستواره کتابهای فارسی، منزوی، ۱۷۹۳/۳؛ گنجینه دانشمندان، ۱۳۵-۱۳۶ و ۲۱۱/۶؛ فرهنگ رجال معاصر ایران، ۳۲۵/۱، با عنوان «ارده شیر حسین».



## میراث شهاب

نموده بود که التفات به لذات نداشتم، با این حال رغبتی موفوره به طاعات و عبادات بود و لذتی عجیب از آن می‌یافتم و ذکر آن احوال را چنانکه بود نتوانم کردن و آنچه را که گفتم، از مقوله ذکر النعم من بضایع المساکین است و از اتفاقات عجیبه آنکه برای آنکه فارغ البال زندگانی کنم، در قوه باه من نقصانی پدید آمد که از فضیلت مزاجت و تأهل، محروم گردیدم و تجرد قهری... برایم حاصل شد و چنان مرفه الحال و آسوده احوال زندگانی می‌نمودم که محسود امثال و اقربان خود گردیدم و مخالطه و مجالست با خلق را میل نداشتم و به انزوا و عزلت متمایل بودم و در تمامت عمر، به اندیشه صلح، کسی را ستایش ننمودم و مضمون خیر صدق اثر: عز من قنع و ذل من طمع را آویزه گوش و طرز هوش نموده، دیده طمع از جمیع مخلوق پوشیده داشتم و نهال القناعة، کنز لایفنی را در زمین سینه کاشتم، تا اینکه ثمر عزت چیدم و به راحت خوردم، ولی افسوس و هزار افسوس چه دانستم که کار به این درماندگی و دل‌مردگی و افسردگی که اکنون کشیده خواهد کشید و کام به لذت خو گرفته را باید با این همه تلخی و زهر جانگداز ناکامی باید ساخت. حسرت بی‌پایان و غم جانگزای این است که در این یک دونفسی که باقی مانده است، دیگر امید بهبود و اهتزاز از نفخه مقصود نیست:

کو فصل بهاری که زمی کام برآرم

چون شاخ گل از خرقة خود جام برآرم

\* \* \*

آسایش است آنچه به خاطر نمی‌رسد

آن روزگار نیست که من آرزو کنم

الغرض تا الیوم که یوم ۲۳ شهر محرم الحرام سنه ۱۳۵۲، می‌باشد که مشغول تألیف این کتاب می‌باشم، هفت کتاب تألیف نموده‌ام:

اول: کتاب زبده الادعیه.

دویم: کتاب منتخب الاخلاق فی الاخلاق.

سیم: کتاب جواهر الاخبار، فی الاخبار المرویه عن الائمة علیهم السلام.

چهارم: کتاب منتخب القصائد فی مباحث الائمة علیهم السلام.

پنجم: کتاب درر الاشعار، مجموعه‌ای است در ذکر حالات بعضی از شعرا و اشعار ایشان.

ششم: کتاب نان و ماست، مثنوی به طرز نان و حلوی شیخ بهائی،

چه باشد لذت باغ جنانم

به نزد نیست چیزی به از آنم

بود دنیا و عقبا ارده شیره<sup>۱</sup>

و همچنین در مناجات‌نامه‌ای که سروده، به وصف ارده شیره پرداخته است، به این شرح:

خداوندا کریمما کردگارا

ز کاف «کن» پدید و آشکارا

نمودی خلقت ارض و سما را

به هر ساعت بکن قسمت تو ما را

قدح یا جام پر از ارده شیره

اگر قسمت نکردی سیم و زرا را

به بنده ره نمودی خیر و شر را

رسولات بدادند این خبر را

که بسم‌الله کند رفع ضرر را

بده روزی مداماً ارده شیره<sup>۲</sup>

و در غزلی به این مناسبت چنین سروده است:

بوی مشک و عنبر آید از دهان ارده‌خوار

ای دو صد جان جهان قربان جان ارده‌خوار

گر به یک ساعت نیابد ارده شیره می‌رود

از زمین تا آسمان آه و فغان ارده‌خوار<sup>۳</sup>

با توجه به ابیاتی که از مخمس، مناجات‌نامه و غزل وی در توصیف و تعریف از ارده شیره، آوردیم به خوبی معلوم می‌شود که وی تا چه مقدار، شیفته «ارده شیره» بوده و به همین دلیل نیز، به این لقب شهرت یافته است.

او خود در جلد اول تحفة الفاطمیین، باب هفتم، تحت عنوان «مفلس» در باره زندگانی خویش چنین نوشته است: «مؤلف این کتاب حسین بن محمد حسن القمی، المتخلص به «مفلس». ولادت حقیر در ماه جمادی‌الاول سنه ۱۳۰۵، روی داده؛ چون شش سال از عمرم برآمد، والد مرحوم که ملا محمد حسن باشد، اشارت به تعلیم نمود. در مدت پنج سال، سواد فارسی را تکمیل نمودم و هیچ شغلی نزد من محبوب تر و مرغوب تر از خواندن و نوشتن نبود. کتب فارسی بسیار، از نظم و نثر خواندم، پس از آن به خواندن رسائل صرف و نحو، مشغول شدم. روز به روز شوق و شغف من زیاده شد. استادی که داشتم از ذکا و شوق من تعجب می‌نمود و تحسین می‌فرمود و چون طبیعت موزون بود، از شعر لذتی عظیم می‌یافتم و به گفتن شعر میل می‌نمودم.

والد هم در کارم مبالغه داشت و شوق مطالعه، چنان مرا بی‌قرار

۱. دیوان ارده شیره، ص ۲-۳.

۲. همان، ص ۳۳.

۳. همان، ص ۴۰.



فی المواعظ.

هفتم: کتاب الاربعین فی ذکر فضائل القم والقمیین.

هشتم: کتاب تحفة الفاطمیین فی ذکر احوال قم والقمیین.

[نهم]: دیوان اشعاری دارم که تقریباً شش هزار بیت است.<sup>۱</sup>

سپس به ذکر یک قصیده از قصاید خود که در مورد ولادت و فضائل حضرت زهرا علیها السلام است اکتفا می‌کند و آن یک قصیده بسیار بلندی است که آغاز آن چنین است:

ساقیا برخیز و جامی بهر ما از می بیار  
ز آنکه سرمای زمستان رفت و آمد نوبهار  
شد زمین و کوه و صحرا جمله از گل لاله زار  
بلبلان بر شاخساران جمع و اندر نغمه سار  
ز آسمان بارید باران و هوا شد مشکبار

و پایان آن قصیده چنین است:

مفسلاً دیگر مزین آتش به جان انس و جان  
زین مصیبت سوخت قلب جمله پیر و جوان  
از همه خلق جهان برخاست فریاد و فغان  
تا قیامت گر که نوک خامهات سازد بیان  
یک مصیبت زین مصیبت‌ها نگویی از هزار<sup>۲</sup>

آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی (ره)، بر صفحه اول جلد اول کتاب تحفة الفاطمیین، نسخه اصل که در اختیار خود ایشان بوده و اکنون در کتابخانه معظم له، نگاهداری می‌شود، در باره این کتاب و مؤلف آن، چنین نوشته‌اند: «کتاب تاریخ بلدة قم المشرفة، للفاضل المعاصر البحانة الثقاب، الشيخ حسین بن المولی محمد حسن القمی المؤرخ، المعروف بارده شیره و کان شاعراً، ادیباً، مؤرخاً، توفي فی ۲۵ شهر صفر ۱۳۶۷ القمریة البحریة و دفن فی الصحن الاتابکی بمشهد الست فاطمة المعصومة علیها السلام و کان من اصدقائی، کثیرالوداد والمجالسة و کان يعرف بارده شیره، لأنه نظم قصیده فی مدیح الحلواء المتخذ من السم والذبس و یسمی ارده شیره.

وله کتب و آثار، منها: دیوان شعر کبیر فی مناقب المعصومین و مراثیم؛ و منها: کتاب فی مقتل مولانا الحسین علیها السلام؛ و کتاب تذکرة الشعراء، کبیر لم يتم و کتاب فی الرقبات الموقوفة علی مشهد الست فاطمة المعصومة؛ و منها: کتاب فی شرح الکلمات القصار لمولانا امیر المؤمنین علیها السلام؛ و کتاب فی احوال الست فاطمة المعصومة علیها السلام الی غیر ذلك و کان سریع الکتابه و من الغریب أنه کان یکتب بیده الیسری و کان یعیش عیشة زهد و تقشف فی المسکن و الملبس و ینام فی اللیل فی بقعة صاحب القوانین شتاءً و صیفاً - حشره الله مع موالیه - و قبره فی الصحن الشریف قریب من

قبرالعلامة الحاج ملا آقا حسین الکبیری القمی، قریباً من بقعة العلامة الشهد الحاج الشيخ فضل الله النوری - قدس سره - حرره العبد شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی، ۲۸ جمادی الثانیة ۱۳۹۰هـ.  
با توجه به یادداشت حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی (ره)، مفلس در ۲۵ صفر ۱۳۶۷، در شهر قم، زادگاه خویش، در کمال فقر و بی چیزی، دیده از جهان فرو بست و روی در نقاب خاک کشید و در صحن اتابکی (صحن نو) آستانه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد.

### تالیفات

مفلس دارای آثار و تالیفاتی است که با توجه به نوشته خود او و یادداشت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی، به ترتیب الفبای نام آنها، عبارتند از:

۱. الاربعین فی ذکر فضائل القم والقمیین، به عربی در ده برگ که در پایان نسخه اصل جلد اول تحفة الفاطمیین، قرار داده شده است. این رساله را وی در نهم ربیع الثانی ۱۳۵۱، نگاشته و خود آن را به عنوان نوشته‌ای مستقل در فهرست آثار خویش نام برده است و آن مشتمل بر چهل حدیث در فضیلت قم و اهل آن و امور متعلق به این شهر است.<sup>۳</sup>

۲. باغ ارم، در اخلاق که برخی از منابع از آن با عنوان: خردنامه باغ ارم نیز یاد کرده‌اند. آقا بزرگ یک جا از آن با عنوان: باغ ارم و در جایی دیگر از آن به نام: خردنامه باغ ارم نام برده است و نوشته است که این کتاب فارسی و ملمع کبیر و در چهار جلد بوده است که جلد اول آن با عنوان: خردنامه یا باغ ارم (خردنامه)، در ۱۳۴۵ شمسی، بنا بر وصیت خود مؤلف به چاپ رسیده است.<sup>۴</sup> و مشار با عنوان: باغ ارم (خردنامه)، آن را ذکر کرده و از مؤلف آن با عنوان: حسین بن محمد تقی قمی مشهور به «سعیدی قمی» نام می‌برد، سپس می‌افزاید که این کتاب بنا بر آنچه در فهرست آن یاد شده، در چهارده گلزار مرتب شده و همه آن در اخلاق است.<sup>۵</sup>

۳. تحفة الفاطمیین فی ذکر احوال قم والقمیین<sup>۶</sup>، کتاب حاضر که به

۱. تحفة الفاطمیین، ۵۰۰/۱-۵۰۱.

۲. همان، ۵۰۲/۱، ۵۰۵.

۳. تحفة الفاطمیین، ۵۰۱/۱، ۷۱۶-۷۳۵ (۷۷۵-۷۹۴)؛ الذریعه، ۵۱/۱۱.

۴. الذریعه، ۱۰/۳ و ۱۴۸۷.

۵. فهرست کتابهای چاپی فارسی، مشار، ۶۶۲/۱.

۶. الذریعه، ۲۷۸/۳، ۴۶۰-۴۶۱.



تفصیل در باره آن سخن خواهیم گفت.

۴. جواهر الاخبار فی الاخبار المروية عن الأئمة الاطهار عليهم السلام، آقا بزرگ یک جا از این کتاب به همین نام، یاد کرده است<sup>۱</sup> و در جای دیگر از کتابی به عنوان: مناقب الائمة فی فضائل المعصومین عليهم السلام<sup>۲</sup>، نام می برد که در فهرست آثار مؤلف که خود آن را در تحفة الفاطمیین، آورده، اسمی از این کتاب نیامده است و سایر مراجع نیز، از آن نامی، به میان نیاورده اند و به احتمال قوی، همان کتاب جواهر الاخبار است که آقابزرگ در دوجا و به اسامی مختلف از آن یاد کرده است.

۵. در الاشعار، مجموعه ای در شرح حال بعضی از شاعران و اشعار ایشان.<sup>۳</sup>

۶. دیوان ارده شیره، شامل یک مخمس فارسی، یک مناجات، یک غزل و یک قصیده، در توصیف ارده شیره که در ۱۳۰۷ ش ۱۳۴۷/ق ۱۹۲۸م، در تهران در ۵۴ صفحه، چاپ شده است. برخی این کتاب را چاپ تبریز دانسته اند.<sup>۴</sup> این دیوان در ۱۳۵۹/ق ۱۹۴۰م، بار دیگر در قم و در ۴۰ صفحه با مقدمه ای از عباس میرابوالفتحی، انتشار یافته است.<sup>۵</sup> دیوان ارده شیره مفلس، بویژه مخمس آن، نظیر نان و حلوائی عیب زاکانی است.<sup>۶</sup>

۷. دیوان شعر، خود مؤلف در فهرست آثار خویش از این دیوان، نام برده و نوشته است که شامل شش هزار بیت می باشد<sup>۷</sup>؛ اما آقابزرگ تهرانی، آن را شامل ده هزار بیت دانسته است.<sup>۸</sup>

۸. زبدة الادعیه، چنانکه خود مؤلف در فهرست آثار خود آن را نام نهاده<sup>۹</sup> و یا زبدة الدعوات به شکلی که آقابزرگ آن را نام برده است<sup>۱۰</sup>. در مقدمه آن آمده است که این کتاب از نخستین کتابهای وی در ادعیه است.

۹. سراج المؤمنین، این کتاب نیز در ادعیه است.<sup>۱۱</sup>

۱۰. شرح حالات حضرت سنی فاطمه عليها السلام.<sup>۱۲</sup>

۱۱. شرح کلمات قصار مولا امیر المؤمنین عليه السلام.<sup>۱۳</sup>

۱۲. صورت رقبات موقوفة آستانه قم، یا چنانکه آیت الله العظمی مرعشی نوشته است: الرقبات الموقوفة علی مشهد السنت فاطمة المعصومة عليها السلام<sup>۱۴</sup> که هر چند این رساله با رساله شرح حالات حضرت سنی فاطمه عليها السلام، در یادداشت آیت الله العظمی مرعشی دو رساله مستقل عنوان شده اند، اما برخی آن را یک رساله دانسته اند.<sup>۱۵</sup>

۱۳. مقتل مولانا الحسین عليه السلام<sup>۱۶</sup> و یا چنانکه بعضی نوشته اند: مقتل حضرت سید الشهداء عليه السلام.<sup>۱۷</sup>

۱۴. منتخب الاخلاق، در مدح صفات نیکو و ذم اخلاق و کارهای ناشایست.<sup>۱۸</sup>

## میراث شهاب

۱۵. منتخب القوائد فی مباح الأئمة عليهم السلام.<sup>۱۹</sup>

۱۶. نان و ماست، مثنوی به سبک نان و حلوائی شیخ بهائی، در پندیات، وی این منظومه را به صورت کامل در پایان مجلد دوم کتاب تحفة الفاطمیین خویش آورده است.<sup>۲۰</sup>

مهمترین اثر و کتاب وی، تحفة الفاطمیین، است که در تاریخ، جغرافیا، آثار و بناها، مزارع و رجال علم و ادب قم، می باشد و در دو جلد نگاشته شده است. نسخه اصل و منحصر بفرد این کتاب، اکنون در اختیار حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر حاج سید محمود مرعشی نجفی است که از طرف پدر بزرگوارشان، به ایشان انتقال یافته است و مشخصات این نسخه به این شرح است:

جلد اول آن بنا بر ارقام صفحه شماری که در بالای صفحات آمده و البته تا آخر جلد نیست، حدود ۷۳۵ صفحه است، اما در شماره گذاری دوسوی صفحات در کناره سطر اول بالای صفحه، شماره صفحات، با عدد ۷۹۴ مشخص شده است که در هر دو شماره گذاری از صفحه ۷۱۶ تا ۷۳۵ و یا از صفحه ۷۷۵ تا ۷۹۴، تعداد ۱۹ صفحه آن متعلق به کتاب: الاربعین فی ذکر فضائل القم والقسیمین است که مؤلف این رساله را در پایان جلد اول تحفة الفاطمیین، آورده است.

تاریخ تألیف این جلد را مؤلف به اختلاف در سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ قمری، نوشته است. در صفحه شناسنامه این مجلد، چنین

۱. همان، ۲۵۸/۵.

۲. همان، ۳۲۱/۲۳؛ فهرستواره کتابهای فارسی، منزوی، ۱۷۹۳/۳.

۳. تحفة الفاطمیین، ۵۰۰/۱ و ۳۷۷/۲.

۴. الدرر، ۲۷۸/۳.

۵. همانجا؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، مشار، ۷۲۵/۲.

۶. الدرر، ۴۱/۲۶؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، مشار، ۲۲۳/۱.

۷. تحفة الفاطمیین، ۵۰۱/۱.

۸. الدرر، ۱۰۸۹/۹.

۹. تحفة الفاطمیین، ۵۰۰/۱.

۱۰. الدرر، ۲۵/۱۲.

۱۱. تحفة الفاطمیین، ۳۷۷/۲؛ الدرر، ۱۶۳/۱۲.

۱۲. یادداشت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره).

۱۳. همان.

۱۴. همان.

۱۵. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۷۴.

۱۶. یادداشت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره).

۱۷. کتابشناسی آثار مربوط به قم، همانجا.

۱۸. تحفة الفاطمیین، ۵۰۰/۱ و ۳۷۷/۲.

۱۹. همانجا.

۲۰. همانجا و ۴۳۷/۲-۴۶۱؛ کتابشناسی آثار مربوط به قم، همانجا.



نوشته است: «تحریراً فی یوم التاسع من شهر ربیع الثانی سنة احدى و خمسون و ثلاثاً بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویة» و در پایان این جلد در بخش کتابشناسی توصیفی این مجلد تاریخ پایان این جلد را به این صورت ذکر نموده است: «بتوفیق خلاق جهان و عنایت قادر مستعان، یوم هفتم شهر ربیع الثانی سنة هزار و سیصد و پنجاه و یک، جلد اول از کتاب تحفة الفاطمیین فی احوال قم و القمیین، سمت اختتام و صفت اتمام پذیرفت». به این ترتیب اختلاف در این دو مورد فقط در ماه و روزهای تحریر و اتمام آن است.

اما در صفحه ۲۴ همین جلد، در پایان جدول‌های مربوط به معرفی، مآخذ و منابع مورد استفاده خویش در نگارش این کتاب، چنین آمده است: «قد تمّ هذا الجدول بید احقر عباد الله و اقلّ خلق الله حسین بن محمد حسن القمی، فی شهر جمادی الاول سنة هزار و سیصد و پنجاه و دو هجری» و همچنین در پایان زندگینامه حاج میر سید محمد باقر متولی باشی در صفحه ۴۳۱ همین جلد، چنین نوشته است: «حرّره العبد حسین بن محمد حسن القمی، المتخلّص به مفلس، سنة ۱۳۵۲».

با توجه به تاریخهای مختلفی که مؤلف در تألیف این جلد ارائه نموده است، توجهی که در مورد این تاریخهای مختلف می‌توان ارائه نمود آن است که مؤلف، بخشهای مختلف این جلد را در خلال سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۲ قمری، نوشته است، ولی آنچه مسلم است اینکه آغاز تألیف کتاب و به تعبیر صحیح‌تر آغاز تدوین این جلد در ربیع الثانی بوده که تا پایان سال ۱۳۵۲ قمری، ادامه داشته است.

این جلد چنانکه خود مؤلف در مقدمه اشاره کرده، شامل پانزده باب و یک خاتمه و هر باب شامل چندین فصل است به این شرح: باب اول، پنج فصل؛ باب دوم، چهار فصل؛ باب سوم، ده فصل؛ باب چهارم، دوازده فصل؛ باب پنجم، سه فصل؛ باب هشتم، دو فصل؛ باب نهم، دو فصل؛ باب دهم، سه فصل؛ باب یازدهم (در جدول دهم ثبت شده)، سه فصل؛ باب دوازدهم (در جدول یازدهم نوشته شده)، چهار فصل؛ باب سیزدهم (در جدول یازدهم قید شده)، چهار فصل؛ باب چهاردهم (در جدول سیزدهم)، دو فصل؛ باب پانزدهم (در جدول چهاردهم)؛ باب شانزدهم (در جدول پانزدهم)، سه فصل؛ باب هفدهم (در جدول شانزدهم)، پنج فصل.

به این ترتیب، این جلد دارای هفده باب و ۶۲ فصل و یک خاتمه است، برخلاف آنچه در فهرست آغاز این جلد و در مقدمه مؤلف، ادعا شده که این جلد شامل پانزده باب است. و در عمل و در متن کتاب شانزده باب ثبت شده است.

دلیل این امر، چنانکه اشاره کردیم، آن است که مؤلف بابهای ده و یازده را در حقیقت به چهار باب تقسیم کرده است. دلیل دیگر آنکه در متن کتاب، برخلاف آنچه در مقدمه کتاب ذکر شده، باب هشتم و باب پانزدهم، هر کدام، چهار باب شده‌اند با این حساب این جلد، در تقسیم‌بندی فهرست نخست که به صورت جدول است شامل هفده باب و در متن کتاب دارای شانزده باب و در مقدمه مؤلف، مشتمل بر پانزده باب، عنوان شده است و چون مؤلف در مقدمه خود، تفصیل باب‌ها را ذکر کرده، برای پرهیز از تکرار، از ذکر آن درمی‌گذریم.

در خاتمه کتاب، مؤلف به تعریف و توصیف منابع خویش در هنگام نگارش این کتاب پرداخته است که چون خود مؤلف، به کتابشناسی توصیفی آنها پرداخته، در اینجا فقط به ذکر اسامی آنها بسنده می‌کنیم:

تاریخ قم؛ بحار الانوار؛ علل الشرایع؛ عمدة الطالب؛ امل الآمل؛ رجال کبیر؛ نقد الرجال؛ مجالس المؤمنین؛ مقاتل الطالبیین؛ معجم البلدان؛ نزهة القلوب؛ نخبة المقال؛ ریاض العلماء؛ فضائل السادات؛ هدیه الزائر؛ تحفة الزائر؛ معراج السعادة؛ روضات الجنات؛ الروضة البهیة؛ نجم الشاقب؛ کلمة طیبه؛ انوار المشعشعین؛ ناسخ التواریخ؛ نامه دانشوران؛ منتهی الآمال؛ منتهی المقال؛ منتخب التواریخ خراسانی؛ منتخب التواریخ کاشانی؛ قصص العلماء؛ بدر مشعشع؛ آشکدة آذر؛ مجمع الفصحاء؛ بستان السیاحة؛ هفت اقلیم؛ طرائق الحقایق؛ بدایع الانوار؛ ریاض السیاحة؛ عقول عشره؛ ریاض الرضا؛ المآثر والآثار؛ هدیه الاحباب؛ تحیه الزائر؛ ریاض الحکایات؛ مرآت البلدان؛ مجموعه خطی، به خط فیض؛ سیاحت نامه (سفرنامه) تاورنیه.

جز اینها وی از منابع دیگری نیز، مستقیم یا غیر مستقیم، استفاده کرده است که برخی از آنها عبارتند از: اربعین الحسینیة از میرزا محمد قمی؛ تاریخ ابن کثیر شامی؛ النقض؛ کشف الغمّة؛ جنة النعیم؛ رجال کشی؛ رجال نجاشی؛ رجال طوسی؛ فهرست طوسی؛ فهرست منتجب‌الدین؛ تعلیقه بهبهانی؛ اصول کافی؛ شرح من لا یحضره الفقیه؛ تهذیب طوسی؛ روضة الشهداء؛ تاریخ عالم‌آرای اسکندریک منشی؛ مصباح الزائر؛ جامع الاخبار؛ اعلام‌الوری؛ اکمال‌الدین؛ دلائل النبوة طبری؛ آداب اللغة جرجی زیدان؛ تاریخ الحکماء و مخزن الاسرار.

خود او در فهرست آغازین کتاب که به معرفی منابع پرداخته، ۴۶ منبع را نام برده، اما در فهرست توصیفی منابع در پایان کتاب، فقط به ۳۵ منبع اشاره نموده است. با این حال وی به طور قطع از منابع



## میراث شهاب

و در مقصد دوم شرح حال گروهی از شاعران این دیار، معرفی شده‌اند. در دیباچه این جلد و فهرست اجمالی مطالب این مجلد، چنین آمده‌است: «ستایش افزون از حوصله شماره و برون از تعداد ستاره، نیاز بارگاه جلال خداوندی است که زبان را بیان داده و جسم را روان... و بعد به عرض برادران دینی و اخلاء روحانی می‌رساند حسین بن محمد حسن قمی - عفی الله عن جرائمهما - که چون جلد اول از کتاب تحفة الفاطمیین، سمت اتمام پذیرفت، اکنون در جلد ثانی، شروع نمودم که در ذکر ترجمه احوال حکما و شعرای بلده قسم و منتخبی از اشعار ایشان است که در این مجموعه، جمع آوری نمودم و به اعتقاد خود، آنچه، راجح یافتم، نوشتم و آنچه را که انتخاب کردم، نگاهشتم و مشتمل است این کتاب بر دو مقصد و خاتمه».

مؤلف در مقصد اول چنانکه اشاره شد، به ذکر شرح حال حکیمان قم، مانند: خواجه نصیرالدین طوسی، ابو محارب حسین بن سهل بن محارب قمی، نظامی گنجوی، شاه طاهر حسینی قمی، قاضی سعید، فیاض لاهیجی، میرزا حسن لاهیجی، میرزا احمد ریاض، میرزا محمد محیط قمی، میرزا علی رضا و میرزا محمود رضوان، پرداخته است.

در مقصد دوم به معرفی شاعران قم، مانند: آذر بیگدلی، ارسطو، انصاری، امیرحضور، آشوب، ارباب، استاد، باباشهدی، بهاری، تدر، جاهد، جنان، جدا، حصاری، حیرانی، حیرت، حکیم، حداد، خائف، درکی، درویش، سلطان، سید مجید، ساهی، سید میرزا علی، شرر، شکوه، شاه میر تقی، شمس الدین، شوکت، شاطر، شکیب، شاهین، شاهد، شیدا، صهبا، صغیر، صفی، شاطر مصطفی، صبوحی، صفائی شاطر غلامحسین، صفائی شیخ محمدحسین، علائی، غضنفر، عذری، عاشق، عزلت، غرق، غارت، غافل، فدائی، فکار، فیض، قدرت، کاظم، گلخنی، کوثر، لوانی، لعلی، کفاش، میراصلی، مشربی، میرمقتول، ملک، میرالهی، میراشکی، مشتاق، مرشد، مستوفی، منظر، مدحت، معین، منشی، محتاج، ناجی، نافع، ناطق، واعظ، وفامیرزا شرف الدین، وفامیرزا آقا، هاله، هجری، هاشمی، هما و در پایان به شرح حال خود، با تخلص «مفلس»، همراه با منتخبی از اشعار آنان پرداخته است و در صفحه ۳۷۷ همین جلد گوید: «الغرض، الیوم که یوم سیم شهر جمادی الاول سنه ۱۳۵۱، می‌باشد که مشغول تألیف این کتاب می‌باشم».

زیادتری استفاده نموده که اسامی آنها را در فهرست منابع خویش ذکر نکرده است.

آقای مدرسی طباطبائی، در کتابشناسی آثار مربوط به قم، اشاره کرده‌اند که: «مؤلف در نگارش این کتاب، از تاریخ قم، تألیف علی اکبر فیض، بهره فراوان برده و تمامی آن کتاب را، در این اثر خویش، مندرج ساخته و می‌توان گفت که مجلد نخست این اثر، جز در یکی دو باب (از جمله باب سوم که مربوط به آستانه قم است به خاطر نقل قصاید، اشعار، حکایات و کرامات و نیز، خواندن متن برخی کتیبه‌ها با خطاهایی در این مورد) همان کتاب تاریخ قم است و در بیشتر جاها با همان الفاظ و عبارات، البته با افزوده‌هایی مربوط به دوره پس از فیض، و شگفت آنکه با چنین بهره بردن و سودجستن بی‌دریغ از این اثر که در واقع «رنج استخراج جواهر ذخاره» را «از دفاتر تواریخ و کتب اخبار»، آن چنانی که در دیباچه ادعا شده، برای او از میان برداشته، تنها در سه جای این مجلد در اسناد منقول (از سر ناگزیری)، یکی در صفحه ۸۴ و دیگری در صفحه ۳۰۸، ضمن ماجرای پیدایش شاهزاده اسحاق، و سومی در صفحه ۳۶۳، ضمن نقل دعوی به دست آمدن اصل عربی کتاب تاریخ قم، تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی اشعری، در آغاز این قرن (قرن چهاردهم هجری) در اصفهان، آن هم با تعبیر «در کتابی خطی دیدم» یا «به خط میرزا علی اکبر متولی بقعه فتحعلی شاه دیدم» از آن یاد کرده است و در فهرست مصادر خود، پس از شمردن ۴۵ کتاب، در پایان از آن به صورت «مجموعه‌ای خطی به خط میرزا علی اکبر فیض» نام می‌برد و این ناگفته پیداست که از نظر اخلاقی و در دیده ارباب مروت، چه مایه، ناپسند است! با این حال، به خاطر احتوای بر آگاهیهای مفید، در زمینه‌های مختلف تاریخی نیمه نخست این قرن، اثری سودمند است.<sup>۱</sup>

پس از دیدن این نقد، بر آن شدم که این دو کتاب را باهم مقابله و مقایسه کنم، بر این اساس، بعد از مقابله باها و فصول مختلف این دو کتاب با یکدیگر، متوجه شدم که جناب مدرسی، به خوبی، بر این امر واقف شده و به درستی، مؤلف این کتاب را نقد کرده‌اند که برای اطالاه کلام، از ارائه موارد تطبیق و مقابله، خودداری می‌کنم.

جلد دوم کتاب در ۴۸۱ صفحه که در پایان آن نسخه‌ای از کتاب: بدر مشعشع، تألیف میرزا حسین نوری را، نیز، استنساخ و به آخر این جلد افزوده است که به این ترتیب پانزده صفحه، به صفحات آن اضافه می‌گردد و جمعاً به ۴۹۸ صفحه می‌رسد. این جلد در دو مقصد تدوین شده که در مقصد نخست، سرگذشت حکیمان قم

۱. کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۷۶-۱۷۷.



در خاتمه این جلد نیز، به ذکر اشعار بعضی از شعرا که در وقت تألیف این کتاب، از قلم افتاده پرداخته و به این ترتیب، این جلد را با استنساخ کتاب: بدر مشعش نوری در پانزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۵۱، به پایان برده است.

مطلبی که باید در اینجا اشاره کنم آن است که مؤلف کتاب: نان و ماست خود را در جلد دوم (ص ۴۳۱-۴۶۱) آورده است و چنانکه پیش از این اشاره کردیم، کتاب بدر مشعش نوری را نیز، در پایان همین جلد از صفحه ۴۸۳ تا ۴۹۸، آورده است.

در پایان جلد دوم گوید: «قد فرغت من تألیف و تکتیب مجلد الثانی من کتاب تحفة الفاطمیین فی ذکر احوال القم والقمیین - فی یوم الرابع والعشرون من شهر جمادی الاولی سنة احدى و خمسون و ثلاثمائة بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویة - علیه آلاف الله التناء والتحیة - الاحقر حسین بن محمد حسن القمی، المتخلص بمفلس».

### شیوه تحقیق

با اینکه قرار است این کتاب به تدریج در فصلنامه میراث شهاب، در هر شماره، بخشی از آن منتشر گردد و اکنون نمی‌توانیم، شیوه و اساس کامل پژوهشی را که در این کتاب، اعمال می‌شود، باز نماییم، اما برخی از مطالب کلی را که شیوه پژوهش و اساس تحقیق و تعلیق‌نویسی ما بر آن استوار است به اختصار در اینجا شرح خواهیم داد:

۱. استخراج آیات و احادیثی که مؤلف در متن کتاب به آنها استناد جسته است.

۲. استخراج منابع و مآخذی که مؤلف، مستقیم و یا غیر مستقیم به مطالب آنها، به صورت نقل مستقیم، و یا نقل به معنا، استناد کرده است.

۳. تکمیل برخی از منقولات مؤلف، از منابع مختلف، جهت روشن شدن هرچه بیشتر موضوع مورد استناد. طبیعی است که اگر موارد تکمیلی یک یا چند کلمه و یا یک جمله بوده است، آن را در متن کتاب منتها در میان کروشه گذاشته‌ایم، ولی اگر این موارد یک یا چند سطر و یا یک پاراگراف یا بیشتر بوده، آنها را با ارجاع به منبع مورد استناد، در پاورقی آورده‌ایم.

۴. اصلاح برخی از اغلاط فاحش و گذاشتن صحیح آنها در متن اما در میان کروشه و آوردن کلمه غلط در پاورقی.

۵. با توجه به رعایت امانت و دقت در عدم تصرف در متن اصلی مؤلف و عبارت‌پردازی وی، کوشیده‌ایم تا آنجا که به اصل متن

زیانی وارد نشود و امانت حفظ گردد، برخی از کلمات را که رسم‌الخط کنونی آنها با زمان مؤلف تفاوت دارد، به شکل کنونی آنها بیاوریم، اما به اصل آن در پاورقی اشاره کنیم؛ برخی از این کلمات عبارتند از: آسوده گان، آلوده گان، زنده گانی، امام‌زاده گان، شاهزاده گان و امثال اینها که در تمامی موارد، حرف «ه» را حذف کرده‌ایم و یا «برخواستند» که صحیح آن «برخاسته‌اند» می‌باشد و جز اینها.

۶. در همین راستا، اگر کلمات ترکیبی به کار برده شده، مطابق شیوه جدید آیین نگارش نبوده، جدا کرده‌ایم، مانند: به، می، است و امثال اینها که در رسم‌الخط کنونی و آیین ویرایش و نگارش امروزی، جدا می‌نویسند.

۷. استخراج برخی از ماده تاریخها که در جمله‌ها و یا ابیات و مصرع‌ها با حروف ابجد آورده‌اند.

۸. استخراج منابع شرح حال شخصیتها، عالمان، محدثان و دانشمندانی که در متن کتاب به آنها اشاره شده و یا مؤلف به شرح حال آنها پرداخته است که در برخی موارد، برای شناخته‌تر شدن وی، شرح حال اندکی از وی آورده، سپس به ذکر منابع شرح حال وی پرداخته‌ایم.

۹. مقابله برخی از منقولات مؤلف که به صورت مستقیم نقل به الفاظ شده، با منبع مورد استناد و تصحیح و تکمیل آن منقولات، در صورتی که به اشتباه نقل شده باشند، البته با رعایت حفظ امانت‌داری در نقل و تصحیح و تکمیل و اشاره به آن در پاورقی.

۱۰. توضیح، تبیین، تفسیر و تعلیق برخی از مطالب تاریخی، جغرافیایی، رجالی، در مواقع لزوم و در مواردی که احتیاج به این مسائل داشته باشد.

۱۱. کدگذاری برخی موارد که نیازمند به طبقه‌بندی است، بویژه در مورد اماکن، ابنیه، مزارع و رجال.

۱۲. جدول‌بندی در مواردی که خود مؤلف نیز آنها را جدول‌بندی نموده است.

در پایان از سرورگرامی و برادر عزیز، جناب حجة الاسلام والمسلمین دکتر حاج سید محمود مرعشی نجفی، تولیت محترم کتابخانه بزرگ حضرت آیت‌الله‌العظمیٰ مرعشی نجفی (ره) که عکسی از نسخه اصل این کتاب ارزنده را در اختیار اینجانب گذاشتند و مرا ترغیب و تشویق به تحقیق آن نمودند سپاسگزاری و تشکر می‌نمایم. امید است که تحقیق و آماده‌سازی این کتاب، پاسخی شایسته به الطاف بی‌دریغ ایشان باشد و کاری مفید در نظر اهل نظر.



صانعی که از مشت گل، لطیفه پاک و خلیفه خاک آفرید  
روح خود در او بدمید و او را بر صورت خویش خلق  
فرمود و بر ملائکه اش پیشوا نمود، او و ابناء گرامش را  
به گوهر معرفت سرفراز داشت و به زیور عنایت ممتاز نمود  
و برافراشت. پیدایی جهان، به ظهور اوست و فروغ روشنایی<sup>۱۵</sup>  
به نور او.

عنوان ظهور و اصل هستی همه اوست  
پیدا و نهان، بلند و پستی همه اوست  
جزوی همگی نیستی هست نماست  
ور هست جز اونست که هستی همه اوست

با هرکس مقرون است بی آمیختگی و از همه اشیاء بیرون است  
بی گسیختگی:

پیدا است ولیک بی نشان است  
هرجاست ولیک لامکان است  
تا حضرت او، رهی است پرپیچ  
وین طرفه که نیست غیر او هیچ

قادری که بی احزاب و جنود، وثاق جهان بساخت و بی طناب  
و عمود، رواق آسمان برافراخت؛ توانایی که نقوش انجم، بر اوراق  
فلک، گردشی از قلم عنایت اوست و مرکز زمین، بر صفحه روی  
آب، نقطه‌ای از دایره پرگار حکمت او:

تعالی الله یکی بی مثل و مانند  
که خوانندش خداوندان، خداوند  
فلک بر پای دارد، انجم افروز  
زمین را بی میانجی حکمت آموز

بسم الله الرحمن الرحيم

## دیباچه مؤلف

سپاس بی قیاس حضرت ذوالجلالی را سزاست که آثار قدرت او در  
عالم آفاق و انفس چون آفتاب جهان تاب، در چشم اهل بصیرت  
تابان است، کقوله تعالی: «سَتَرِبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى  
يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»<sup>۱</sup> و اظهار صفت او در عالم ملک و ملکوت  
روشن و هویدا، کقوله تعالی: «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ فِي  
أَنْفُسِكُمْ<sup>۲</sup> أَفَلَا تُبْصِرُونَ»<sup>۳</sup>، بلکه از اوج گنبد فلک خضرا، تاحضیض  
غبرای مرکز خاک، جمله آیات هستی اوست که: «إِنَّ فِي خَلْقِ  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»<sup>۴</sup>  
و هیچ ذره‌ای از ذرات عالم از فیض جود و کرم او خالی نیست:  
«فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَوَجَّهْهُ اللَّهُ»<sup>۵</sup> و ذرات و قطرات و جبال و بحار، در  
تسیح و تهلیل اویند که: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»<sup>۶</sup>:

هر گیاهی که از زمین روید  
وحده لا شریک له گوید

منزه خالق که بیکر بدیع الاثر انسانی را، مطابق آیه مبارکه: «لَقَدْ  
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»<sup>۷</sup> در خوب‌ترین صورتی از کتم عدم،  
به عالم وجود رسانید و افسر پرزیور: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»<sup>۸</sup> بر فرق  
معشر بشر، نهاده و خلعت با بهجت: «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ  
خَلَقْنَا»<sup>۹</sup>، در قامت قابلیت ایشان پوشانید.

ای نور وجودت به حقیقت موجود  
از جود تو عرش و فرش آمد به وجود  
لطف تو اگر مساعدت ننمودی  
هرگز نشدی آدم خاکی مسجود

دانایی که چون حدیث: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»<sup>۱۰</sup> در مجامع  
صوامع ملکوت، شایع ساخت، متکلمان: «وَأَتَجَلَّ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ  
يَشْفِكُ الدَّمَاءَ»<sup>۱۱</sup> از گفتار خویش، نادم شده، قدم در طریق اعتذار  
نهادند و چون صیت: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»<sup>۱۲</sup>، در بساط بسیط  
غیرا، انداخت، مسبحان: «وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نَقْدِسُ لَكَ»<sup>۱۳</sup> جبین  
انابت به زمین اطاعت، سوده، زبان اعتراف، به کلمه: «سُبْحَانَكَ لَأَعْلَمُ  
لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»<sup>۱۴</sup> گشادند.

آنان که طریق معرفت می‌بویند  
پیوسته گل علم و ادب می‌بویند  
هرگه سخن از کمال علمش گذرد  
سُبْحَانَكَ لَأَعْلَمُ لَنَا می‌گویند

۱. سوره فصلت (۴۱)، ۵۳.
۲. در اصل: «انفسهم».
۳. سوره الذاریات (۵۱)، ۲۰-۲۱.
۴. سوره آل عمران (۳)، ۱۹۰.
۵. سوره بقره (۲)، ۱۱۵.
۶. سوره اسراء (۱۷)، ۴۴.
۷. سوره تین (۹۵)، ۴.
۸. سوره اسراء (۱۷)، ۷۰.
۹. سوره اسراء (۱۷)، ۷۰.
۱۰. سوره بقره (۲)، ۳۰.
۱۱. سوره بقره (۲)، ۳۰.
۱۲. سوره بقره (۲)، ۳۱.
۱۳. سوره بقره (۲)، ۳۰.
۱۴. سوره بقره (۲)، ۳۲.
۱۵. در نسخه بدل: «روشناییها».



يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى<sup>۷</sup>، سلطان سریر: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا<sup>۸</sup>، پادشاه تختگاه: «رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا<sup>۹</sup>، خواجه لولاک و علت غایبی: «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْأَفْلَاقَ»، معلم معالم الاولین والآخرین و هادی کافّة اهل السّموات والارضین، بهین نژاد خلیل و مهین استاد جبرائیل، صفی صَفَّة صفا، مالک ممالک اصطفای، محمد مصطفی - علیه من الصلوات اجملها و من التحیات افضلها و اکملها-

محمد خاتم پیغمبران است  
 محمد رهنمای انس و جان است  
 محمد مهبط تنزیل قرآن  
 از او محکم بنای دین و ایمان  
 محمد کاشف سرّ نهانی  
 از او ظاهر حدیث من رآنی  
 دلش آیینه رخسار شاهی است  
 تجلی‌گاه انوار الهی است  
 به ظاهر در نبوت هست خاتم  
 به باطن بر همه باشد مقدم  
 وجودش بود گنج نقد قدرت  
 نهاد ایزد بر آن مهر نبوت  
 همانا داشت آن مهر اسم اعظم  
 که نقشی را ندیده چشم عالم  
 چه حق معراج او را در نظر داشت  
 فلک را در ازل از خاک برداشت  
 حقیقش از منزلت جا داد بر صدر  
 شب معراج گشتش لیلة القدر  
 در آن شب شوق چون بردش جلوریز  
 براقش رفت هم هموار هم تیز  
 براقش یک الف از برق بیش است  
 هزاران گام لیک از برق پیش است

جوهر بخش حکمت‌های باریک  
 به روز آورنده شب‌های تاریک  
 غم و شادی به گاه بیم و امید  
 شب و روز آفرید و ماه و خورشید  
 نگه دارنده بالا و پستی  
 گواه هستی او، جمله هستی  
 بری از خویش و از پیوند و از کس  
 صفاتش: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، بس  
 وجودش بر همه موجود قادر  
 نشانش بر همه ذرات ظاهر  
 مراد دیده باریک‌بینان  
 انیس خاطر<sup>۱</sup> خلوت‌نشینان  
 میرا حکمش از دوری و دیری  
 منزّه ذاتش از بالا و زیری  
 ز هر شمع که بینی روشنایی  
 به وحدانیتش یابی گواهی  
 خرد بخشید تا او را شناسیم  
 بصارت داد تا از وی هراسیم  
 بنات روح را آب از جگر داد  
 چراغ عقل را پیه از بصر داد  
 جهت را شش گریبان در سرافکند  
 زمین را چارگوهر در بر افکند  
 چنان کرد آفرینش را به آغاز  
 که پی بردن نماند کس به آن راز  
 بفرماید همه فرسودنیها<sup>۲</sup>  
 هم او قادر بود بر بودنیها<sup>۳</sup>  
 چه بخشاینده بخشنده جود  
 نخستین باب‌ها را کرد موجود

### در مدح رسول اکرم (ص)

و درود و تحیات نامعدود، بر مفتاح باب خیر و جود و اصل هر موجود؛ مقدمه کتاب نبوت و خاتمه رساله رسالت، مفسر صحیفه هدایت، مبین دیوان خلافت، صدرنشین اریکه: «لِي مَعَ اللَّهِ» و مخاطب به خطاب مبارک: «قَامَ عَبْدُ اللَّهِ»<sup>۴</sup>، یکه تاز عرصه لیلة الاسری<sup>۵</sup> و مقرب مقام: «دَنَى فَتَدَلَّنِي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»<sup>۶</sup>، الموعود بشفاعة الكبرى والمخصوص به خطاب: «وَلَسَوْفَ

۱. در اصل: «خواطر».

۲. در اصل: «فرسوده‌نیها».

۳. در اصل: «بودنیها».

۴. سوره جن (۷۲)، ۱۹: «قُلْ إِنَّمَا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِيَدَاء».

۵. اشاره به آیه ۱ سوره اسراء: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى».

۶. سوره نجم (۵۳)، ۸-۹.

۷. سوره ضحی (۹۳)، ۵.

۸. سوره فتح (۴۸)، ۱.

۹. سوره مائده (۵)، ۳.



کلیم آن شب ادب از دست نگذاشت  
که شمعی از ید بیضا به کف داشت  
به غیر از قدرت آن شاه کونین  
نبسسته چله کس بر قباب و قوسین  
حق است آموزگار آن مکرّم  
بود شاگرد حق استاد عالم  
مسلم هست اعجازش از این راه  
که خود خاتم بود دستش یدالله  
دهد بی سایه ذات او گواهی  
که این خاتم نمی خواهد سیاهی

## در مدح امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)

پس از ستایش حضرت داور و درود بر حضرت خیرالبشر، سلام و صلوات زاکیات و درود و تحیات بلانهایات، بر حضرت ولی مطلق و مظهر قدرت قاهره حق، قطب دایره وجود و مرکز محیط جود، صاحب ولایت کبری و مالک خلافت عظمی، قطب فلک کرامت، سلطان سریر امامت، عنوان کتاب وصایت، حامل لوی شفاعت و فارس معرکه شجاعت، نتیجه مقدمات عالم تکوین و وصی بلانصل حضرت خاتم النبیین، کاشف اسرار ازلی و کشف قدرت لم یزلی، ولی کارخانه احادیث و محرم بارگاه صمدیت، قائل: «قَالُوا بَلَىٰ»<sup>۱</sup> و ممدوح: «لَأَقْتَنِي»<sup>۲</sup> الذی اتی فی شأنه: «هَلْ أَتَىٰ»<sup>۳</sup> ابوالارامل والیتامی، المتکرّم بتکریم: الذی کان من الله ولیاً وللنّبی وزیراً و وصیاً وللخلائق هادياً و امیراً، المشرف بخلعة الخلافة والمخصوص بمنزلة الاخوة، ابوالائمة و کاشف الغمة و سراج الامة، ابی الحسین و مولی الکونین، علی بن ابی طالب - صلوات الله و سلامه علیه -

علی مرتضی شاه ولایت  
سپهر علم و خورشید هدایت  
ابوالسبّین جفت پاک زهرا  
سراج الحق سروی عالم آرا  
زرویش ماسوی الله شاد و خرسند  
خدا را بنده، عالم را خداوند  
جمالش عرش را مصباح و قندیل  
دل پاکش رموز آموز جبریل  
دلش گنجینه راز الهی  
در او اسرار پنهان هرچه خواهی

ضیاء و روشنی شمع هدی را  
وصی و جانشین خیرالوری را  
ولی حق به نصّ انما<sup>۵</sup> اوست  
خداوند جهان بعد از خدا اوست  
چه زیب عرش شد فرخنده نامش  
سجودش بُرد و عالی شد مقامش  
ز نام حق چه نامش گشت مشتق  
اگر عرشش سجود آرد بود حق  
زه فردوس اعلی شد سیلش  
سبیل یار او شد سلسیلش  
چه در فرقان حقش نفس نبی خواند  
نبی او را به جای خویش بنشانند  
در این کارت گر انکاری بود رو  
شنو از حی سبحان «قُلْ تَعَالَوْا»<sup>۶</sup>  
شب هجرت چه او خفتش به بستر  
پس از هجران سزای اوست منبر  
گرفته این جهان وصف سنانش  
گذشته زان جهان وصف سه ناناش  
چنان مطلق شد اندر فقر و فاقه  
که زر و نقره بودش سه طلاقه  
چه هرچه گفت از بحرالیقین گفت  
زبان بگشاد یک روز و چنین گفت:  
که «لو کشف الغطاء»<sup>۷</sup> داد است دستم  
خدا را تا نبینم، کی پرستم  
منادی «سلونی»<sup>۸</sup> در جهان داد  
به یک رمز ازدو عالم صد نشان داد

۱. سورة اعراف (۷)، ۱۷۲، «وَإِذْ رَتَّبْنَاكَ مِنْ نَبِيِّ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتِهِمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَىٰ».
۲. اشاره به حدیث معروف: «لَأَقْتَنِي الْآلِ عَلَىٰ لِأَسْتَيْفَ إِلَّا ذُو الْقَفَارِ».
۳. سورة انسان (۷۵)، ۱، «هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً».
۴. در اصل: «خورسند».
۵. اشاره به آیه ۵۵ سورة مائده: «وَإِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ».
۶. سورة آل عمران (۳)، ۶۱، اشاره به آیه: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ: تَعَالَوْا نَدْعُ آبَائَنَا وَآبَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».
۷. اشاره به کلام آن حضرت است که فرمود: «لو کشف الغطاء ما ازددت يقيناً».
۸. اشاره به کلام دیگر امام است که فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی».



ز جودش ابر و دریا پرتوی بود  
به چشمش عالم پر زَر جوی بود  
زهی صدری که تا بنیاد دین بود  
دلش اسرار دان و راه بسین بود  
ز طفلی تا که خود را پیر کردی  
به دین دنیای دون تکبیر کردی  
مرادر دل چه بیم از آن و این است  
که مولایم امیرالمؤمنین است

پس سلام و صلوات بی‌نهایت، بر ائمه معصومین، من آل طه و یاسین، الذین اختارهم الله تعالی، خزائناً لعلمه و تراحمه لوجهی و ارکاناً لتوحیده و حفظة لسره، الهادیین المهدیین، خصوصاً علی سرالله المکتوم و باب الله المعلوم، فرمانفرمای کشور هستی و حکمران مملکت خداوندی، ولی خالق اکبر، امین حضرت داور، الآیه العظمی و الحجّة البیضاء، جبل الله المتین، و حجة الله علی اهل السموات و الارضین، المخصوص بشرف خاتم الوصیین، المظفر المنصور و وارث التوراة والانجیل والزبور، الامام بالحق، الصادق المصدّق، الحجّة بن الحسن، صاحب العصر و الزمان - صلوات الله علیه [من] الملك المتان -

ای مدنی برقع و مکی نقاب  
سایه‌نشین چند بود آفتاب  
منتظران را به لب آمد نفس  
ای ز تو فریاد، به فریادرس  
ملک برآرا و جهان تازه کن  
هر دو جهان را پر از آوازه کن  
سگه تو زن تا امراکم زنند  
خطبه تو خوان تا خطبا دم زنند  
ای نفست نطق زبان بستگان  
مرهم سودای جگر خستگان  
تازه‌ترین صبح نجاتی مرا  
خاک توام کآب حیاتی مرا  
خاک درت روضه جان من است  
روضه تو جان جهان من است  
تا ز عدم گرد فنا برخواست<sup>۱</sup>  
می‌تک و می‌تاز که میدان تو راست  
مهر شد این نامه، به عنوان تو  
ختم شد این خطبه، به دیوان تو

هرچه ز بیگانه و خیل تواند  
جمله در این راه، طفیل تواند  
خیز به از چرخ مداری بکن  
گر نکند کار توکاری بکن  
خط فلک خطه میدان توست  
کوی زمین در خم چوگان توست  
خاک تو بویی به ولایت سپرد  
باد نفاق آمد و آن بوی بُرد  
بازکش این مسند از آسودگان<sup>۲</sup>  
غسل ده این منبر از آلودگان<sup>۳</sup>  
خانه غول‌اند بهروازشان  
در غله‌دان عدم اندازشان  
ما همه جسمیم، بیا جان تو باش  
ما همه موریم سلیمان تو باش  
شحنه تویی قافله تنها چراست  
قلب تو داری، علم اینجا چراست  
از طرفی رخنه دین می‌کنند  
وز دگر اطراف ز کین می‌کنند  
خیز و بفرمای سرافیل را  
باد دمیدن دوسه قنديل را  
گر نظر از راه عنایت کنی  
جمله مهمات کفایت کنی

و بعد: چنین گوید، اقل خلق الله و احقر عبادالله، حسین بن محمد حسن القمی - عفی الله عن جرائهما - که: چون بلده طیبه قم، از جمله بلادی است که از قدیم الایام دارالمؤمنین بوده و بسیاری از اکابر و افاضل و مجتهدین شیعه امامیه اثنا عشریه، از اینجا برخاسته‌اند<sup>۴</sup> و از مدائن مستحده اسلامیه است و اکثر اصول احادیث شیعه، از علمای قم، تدوین شده و به بذل جهد ایشان، محفوظ مانده و علوم اهل بیت علیهم السلام از این بلد، به سایر بلاد منتشر شده؛ جایگاه فاطمین و مسکن قاطبه مؤمنین و آشیانه آل محمد [صلی الله علیه و آله] است و مقابر شریفه علویین، به قدری که در این بلد، واقع شده، در هیچ ناحیه، واقع نشده و چون مؤلفین و مورخین، تاریخها، از برای غالب بلاد ربیع مسکون، نوشته‌اند و تألیفها نموده‌اند، با وجود اینکه بلده مبارکه

۱. در اصل: «نخواست».

۲. در اصل: «آسوده گان».

۳. در اصل: «آلوده گان».

۴. در اصل: «برخواستند».



## میراث شهاب

و از شیخ صدوق روایت کرده است و «تاریخ قم» را برای صاحب بن عباد وزیر دانشمند آل بویه، نوشته است. و در سال ۳۷۸ قمری، به وی تقدیم نموده است و این نشان می‌دهد که وی تا این تاریخ زنده بوده است. آقابزرگ نوشته است که وی اشعار ابو جعفر محمد بن علی عطار را نیز برای وزیر ابن عمید ابوالفضل محمد بن حسن گرد آورده و همچنین مانند آن را برای صاحب بن عباد فراهم آورده است. قمی از کسانی چون: ابوعلی بن حسن بن نصر و از علی بن موسی اوسته و جز اینان نیز روایت نموده است. ابن طباطبا نیز از او در کتاب «منتقلة الطالبیه» یاد نموده و از کتاب «تاریخ قم» او روایت و نقل کرده است: منتقلة الطالبیه، ص ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷؛ ریاض العلماء، ۳۱۸/۱ - ۳۱۹؛ مستدرک الوسائل، ۳۶۹/۳؛ بحار الانوار، ۴۲/۱؛ اعیان الشیعه، ۲۴۶/۵ - ۲۴۷؛ طبقات اعلام الشیعه (قرن الرابع)، ص ۹۹؛ الذریعه، ۲۷۷/۲ - ۲۷۸؛ انوار المشعشعین، خطی، ص ۳؛ تاریخ ادبیات ایران، براون، ۵۴۶/۱؛ تاریخ مذهبی قم، ص ۲۱-۳۱.

۳. حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی (زنده ۸۶۵ق) از تاریخ تولد و زندگانی و درگذشت وی نیز، اطلاعی نداریم، جز اینکه نوشته‌اند وی به دستور خواجه فخرالدین ابراهیم بن وزیر خواجه عمادالدین محمود بن صاحب خواجه شمس‌الدین محمد بن علی صفی، در سال ۸۶۵ قمری، کتاب تاریخ قم را به فارسی، ترجمه نمود: بحار الانوار، ۴۲/۱؛ انوار المشعشعین، خطی، ص ۳؛ مستدرک الوسائل، ۳۶۹/۳؛ اعیان الشیعه، ۱۷۴/۵؛ طبقات اعلام الشیعه (قرن التاسع)، ص ۳۹-۴۰؛ الذریعه، ۲۷۶/۲ - ۲۷۷؛ منتقلة الطالبیه، ص ۲۵۵، ۲۷۶، ۲۵۷.

۴. از نوشته صاحب «ریاض العلماء» برمی‌آید که مترجم، تاریخ قم را به صورت کامل ترجمه کرده بوده است (نک: ریاض العلماء ۳۱۹/۱).

۵. محمد علی بن حسین بن علی بن بهاء‌الدین ارجستانی کجونی نائینی (متوفی ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ ق/ ۱۹۱۲-۱۹۱۳م) دانشمند و مورخ که برای ادامه تحصیلات به قم آمد و نزد اساتید و بزرگان از جمله: حاج ملا غلامرضا قمی صاحب «قلانده» دانش آموخت. او دارای آثار و تألیفاتی است که از آن میان، می‌توان به: «منورالقلوب»؛ «انوار المشعشعین فی اخبار قم والقسمین» در سه جلد؛ «تحفة الفاطمیة الموسویة فی ذکر اخبار بلدة قم» به عنوان تحریر تفصیلی و مجدد جلد اول «انوار المشعشعین» اشاره کرد: انوار المشعشعین، ۶۵۰/۳؛ کتابشناسی آثار مربوط به قم، ص ۱۳۲-۱۷۰؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی مشار، ۳۸۴/۴-۳۵۱؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی مشار، ۵۸۶/۱. در این کتاب مؤلف «انوار المشعشعین» به این صورت معرفی شده است: محمد علی بن حسن بن علی بن بهاء‌الدین کاتوزیان (تولد ۱۲۵۴ شمسی) که پس از فراغت از دروس فارسی به کسب صرف و نحو عربی، معانی و بیان، منطق، حساب، هندسه، نجوم و هیئت مشغول شد و بعد از طی مراحل مزبور، نزد اساتید، سالهای متمادی به فراگیری اصول فقه، فلسفه، کلام و عرفان اشتغال ورزید و در سال ۱۳۲۲ قمری، انجمن علمی راتاسیس کرد و پس از آن به تأسیس کتابخانه ملی همت گماشت و در ۱۳۲۵ و ۱۳۲۸ قمری به وکالت مجلس مشروطه انتخاب شد. بیش از بیست اثر علمی وی به اسامی: «اخلاق اجتماعی»؛ «اخلاق اساسی ملخص کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه»؛ «اخلاق مذهبی»؛ «انوار المشعشعین»؛ «تاریخ انبیاء»؛ «شرعیات یا جامع محمدی»؛ «فرهنگ کاتوزیان»؛ «وقفه در عبادات و سیاسیات» بین سالهای ۱۳۰۲ تا ۱۳۲۹ قمری منتشر کرد؛ سالنامه پارسی، ص ۱۶۷؛ مجله یغما، سال پنجم، شماره ۱۰/۴۵ که وی را به نام: شیخ محمد علی تهرانی پسر شیخ حسن پسر حاج ملا محمد جعفر تهرانی چالمیدانی معرفی کرده است؛ الذریعه، ۴۴۱/۲ - ۲۱۴/۱۶ - ۲۹۲.

قم، در شرافت و فضیلت، از اعظم و اشرف اکثر بلاد، محسوب می‌گردد و محسود اغلب بلاد ربیع مسکون و مشتمل است بر نعمتها و فیوضات گوناگون و از جمیع بلاها محفوظ و مصون و مصداق حقیقی: «جَنَّةُ النَّعِيمِ»<sup>۱</sup> و بلدة طیبه و مقام کریم گردیده، لهذا از متقدمین و متأخرین الی حال، دو تاریخ، از برای قم نوشته‌اند که یکی از آنها را حسن بن محمد بن حسن القمی<sup>۲</sup> در سنه ۳۷۲ هجری، در سلطنت فخرالدوله دیلمی، به اسم کافی الاکفات، صاحب بن عباد طالقانی، به لسان عربی، تألیف نموده و آن کتاب مشتمل بر بیست باب است و در سنه ۸۰۵ هجری، حسن بن علی بن حسن<sup>۳</sup> که یکی از علمای قم بوده، به امر خواجه ابراهیم وزیر آن را ترجمه نموده، اما نسخه عربی در این زمان، قلیل الوجود، بلکه عدیم الوجود است و ترجمه فارسی که به دست آمد، مشتمل بر پنج باب بود، از آن بیست باب و ندانستم که بیش از پنج باب ترجمه نشده یا ترجمه شده و مفقود گشته<sup>۴</sup> [است].

اما تاریخ دویم که از برای قم، تألیف شده، کتابی است که مرحوم آقا شیخ محمد علی ارجستانی<sup>۵</sup>، در سنه ۱۳۲۵ [قمری] تألیف نموده؛ آن هم فی الواقع کتاب مختصری از آن پنج باب است که ترجمه شده و پاره‌ای مطالب متفرقه در آن کتاب گنجانیده. در هر حال، تاریخ اول را که مطالعه نمودم، دیدم که وضع شهر قم، در این زمان الی سنوات قبل از این، تغییر کلی کرده و حدود او به هم خورده، اسامی مشتملات او از دهات و مزارع، تبدیل یافته و رسوم و قوانین او از تقسیم آب و غیره، بکلی از میان رفته و بعضی از دهات او از جهت خرابی، مزرعه شده و بعضی محالات او تابع ولایات دیگر شده [است].

اما تاریخ ثانی، کتابی است مرغوب و مطلوب، اما از حیث جامعیت و تمامیت ناقص و ناتمام بود، به خاطر گذر کرد که تاریخی جدید از برای این ولایت بنگارم و تألیف نمایم که مشتمل باشد بر آداب و رسوم وضع حالیه قم، به لسانی واضح و ساده و خالی از حشو و زواید که کافه انام از خواص و عوام، از آن بهره‌مند گردند؛ بنابراین باوجود عدم بضاعت و قلت استطاعت و تفرق بال و تکسر احوال، بعد از استعانت از حضرت رب العزّة و استمداد از

۱. سوره شعراء (۲۶)، ۸۵، اشاره به آیه: «وَ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ».

۲. در اصل: «محمد حسن بن حسن القمی»، وی حسن بن محمد بن حسن قمی و یا چنانکه در رساله امیر منشی آمده، حسن بن محمد حسین شیبانی قمی است. از تاریخ تولد و زندگانی و وفات وی اطلاع دقیقی در دست نیست، اما نوشته‌اند که او از علمای بزرگ شیعه و از بزرگان قم بوده و از معاصران شیخ صدوق و صاحب بن عباد که از حسین بن علی بن بابویه برادر شیخ صدوق



ارواح مقدسه عالی همت، شروع در تألیف و تصنیف این کتاب نمودم که هرگاه خداوندان تحقیق و دانش و اربابان معرفت و بینش، به دیده انصاف نظر نمایند، خواهند دانست که حقیر چه زحمات که در تألیف این کتاب کشیدم و چه رنجها که در جمع آوری این مطالب متفرقه، بر جان خود خریدم؛ آنچه جواهر ذخار که در دفاتر و کتب اخبار و تواریخ، به نظر احقر، رسیده و بعضی از مطالب که از بعضی از موثقیین استماع نمودم، در این مجموعه زیبا، ترصیح نموده‌ام و گل‌های رنگارنگ، دسته کرده، چندین گلدسته رعنا فراهم آورده‌ام که الحق بوستانی است ایمن از آفت سموم تابستان و گلستانی است ایمن از غارت خزان و زمستان.

بیت:

بلبل کلک من به گلشن راز  
کرد از هر چمن سخن آغاز  
گلشنی از حقایق است الحق  
چمنی پر شقایق است الحق  
غنچه‌های حدیقه ناز است  
تازه گل‌های گلشن راز است  
شعله شوق جان‌گدازان است  
زاده طبع پاک‌بازان است  
آفتابی است چشم بد زو دور  
آسمانی است پرکواکب و نور  
نازنین شاهدهی ببری از عیب  
جلوه گر آمده ز عالم غیب  
فیض روح القدس مدد فرمود  
ز این سبب هر که نغمه‌اش بشنود  
شد به نقد روان خریدارش  
گشت از دل محب گفتارش  
یارب این نخل زندگانی<sup>۱</sup> را  
تازه رس میوه جوانی را  
که به خوناب دیده پروردم  
آبش از جویبار دل دادم  
چون نفس روح پرورش دادی  
تا ابد سایه گسترش دادی

مستدعی مؤلف از ناظرین نکته گیر که این کتاب را بشر و مطالعه خود نوازند و نظر اعتبار و امتیاز در نظم و ترتیب اندازند، آن است که از عیوبات آن اغماض فرموده و به عین رضا تلقی فرمایند:

چشم هنربین بود از عیب پاک  
بی‌هنر ار عیب کند زو چه پاک  
و این کتاب مشتمل است بر دو مجلد:  
مجلد اول و آن مشتمل بر پانزده باب<sup>۲</sup> است:

باب اول، در ذکر زمین قم و برج طالع قم و حدود قم، قدیماً و جدیداً و ذکر باروی قم و ابتدای عمارت قم و ذکر آمدن عرب از آل اشعری به قم.

باب دویم، در ذکر روایاتی که از ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - در فضیلت این ارض فیض قرین رسیده و ذکر اسامی شریفه بلده قم و ذکر اقوال مؤلفین و مورخین در باب قم و ذکر بعضی از طرایف و نوادر و حکایات متعلقه به قم.

باب سیم، در ذکر حرکت کردن حضرت فاطمه معصومه - سلام الله علیها - از مدینه طیبه، به طرف قم و ورود آن مخدره به قم و ذکر وفات او و ذکر محراب عبادت او و ذکر ثواب زیارت او و ذکر بعضی از کرامات و خوارق عادات او و ذکر امام زادگانی<sup>۳</sup> در بقعه آن مخدره، مدفون‌اند و ذکر سایر امام زادگان بقعه بابلان و ذکر قصایدی که شعرا، در مدح آن مخدره، انشاء نموده‌اند و ذکر ابنیه‌ای که متعلق به آن مخدره است و ذکر علما و محدثین و سلاطین و شاهزادگان<sup>۴</sup> و بزرگان که در این آستان ملایک پاسبان مدفون‌اند. باب چهارم، در ذکر بعضی از امام زادگان عالی مقام که در این ارض مقدسه، مدفون‌اند.

باب پنجم، در ذکر ترجمه بعضی از روایات و محدثین و علما و متکلمین و حکمای قم.

باب ششم، در ذکر وزایبی که از اهل قم بوده‌اند.

باب هفتم، در ذکر شعرای قم.

باب هشتم، در ذکر مدارس قم و مساجد قم و ذکر آب‌انبارها و یخچال‌های واقعه به قم.

باب نهم، در ذکر حکامات قم و تیمچه‌های قم و کاروانسراهای قم.

باب دهم، در ذکر رودخانه قم و ذکر پلهای قم و ذکر بعضی از بناهای خیریه که در قم واقع شده.

باب یازدهم: در ذکر طوایف ایلاتی که در قم مسکن دارند

۱. در اصل: «زنده گانی».

۲. با اینکه اصل کتاب شامل شانزده باب است، مؤلف در این مقدمه، آن را شامل پانزده باب دانسته است، گرچه بعد در فهرستی که ارائه داده، شانزده باب و یک خاتمه را کامل ذکر نموده است.

۳. در اصل: «امام زاده گانی».

۴. در اصل: «شاهزاده گان».



و ذکر جبال اطراف قم و ذکر طواحین قم.

باب دوازدهم، در ذکر باغات قم.

باب سیزدهم، در ذکر ممیزی نمودن قم را و ذکر تقسیم آب رودخانه.

باب چهاردهم، در ذکر مزارع قم که از آب رودخانه مشروب می‌شوند.

باب پانزدهم، در ذکر قنوات و مزارعی که در محال سراجیه

و محال قمرود واقع است.

[باب شانزدهم در] ذکر قراء و از کرود و ذکر مزارع کنار رودخانه

و ذکر محال قهستان قم و ذکر محال جاسب و ذکر قراء اردهار.

خاتمه، در ذکر کتبی که در وقت تألیف این کتاب، در نزد مؤلف

موجود بود که مدارک این کتاب از آن کتب است و نامیده شد

این کتاب به «تحفة الفاطمیین فی ذکر احوال قم و القمیین».

## باب اول از کتاب تاریخ قم

### و این باب مشتمل بر پنج فصل است

#### فصل اول. در ذکر زمین قم و برج طالع قم

در کتاب تاریخ قم، مذکور است که قم از بلاد جبل است و از جمله شهرهای

عراق عجم و داخل اقلیم چهارم است و بلاد جبل، چهار شهر است:

اول. شهر قم است.

دویم. ماه البصره است و آن نهاوند است.

سیم. ماه الکوفه است که آن محال دینور است و همدان.

چهارم. قمریسین که آن کرمانشاهان است.<sup>۱</sup>

اما برج طالع قم، جوزاست. طول آن از طرف مغرب ۱۷۵ درجه و ۱۵

دقیقه است و از طرف مشرق ۱۰۵ درجه است، اما عرض او موافق یک زیج

۳۴ درجه و ۳۰ دقیقه و موافق زیج دیگر ۳۴ دقیقه و ۳۰ درجه است.<sup>۲</sup>

و عراق عجم، چهار شهر است: قم و اصفهان و همدان

و شهرری، چنانچه اوحدالدین حکیم انوری، در سنه ۵۴۸ [قمری]،

در این قطعه فرموده است:

چهار شهر است عراق آنکه به تخمین گویند

طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود

همدان جای شهان از قبل آب و هوا

کاندر آفاق چنان بقعه خرم نبود

اصفهان کاهل جهان جمله مقرند همی

کاندر آفاق چنان شهر معظم نبود

قم به نسبت کم از اینهاست ولیکن آن هم

نیک نیک ار چه نباشد، بد بد هم نبود

معدن مردمی و کسان کرم، فخر بلاد

ری بود ری که چه ری در همه عالم نبود

و در تاریخ قم، نوشته است که: فتح این ناحیت، بر دست رؤسای

مقدمه لشکر احنف بن قیس، میسر شد؛ چون اصفهان بر دست

ابوموسای اشعری، به قهر و غلبه مفتوح گردید، قم هم، چون از توابع

اصفهان بود، پس به قهر و غلبه، مفتوح شده است.<sup>۳</sup>

۱. ابن خردادبه، شهرهای جبل را: ماسَبَدان، مهرجانفدق، ماه الکوفه (=دینور)،

ماه البصره (=نهاوند، همدان و قم) معرفی کرده است (المسالک و الممالک،

ص ۳۲) و ابن رُسته نیز، همین مطلب را نوشته و بلاد جبل را جزو اقلیم چهارم

به شمار آورده است (الاعلاق النفسه، ص ۹۵، ۱۵۲) و ابن فقیه بلاد جبل را

همان بلاد بهلولیین دانسته و آنها را: همدان، ماسَبَدان، مهرجانفدق (=

صیمره)، قم، ماه البصره، ماه الکوفه و قمراسیین، معرفی نموده و سپس گوید:

ری، اصفهان، قوس، طبرستان، گرگان، سیستان، کرمان، قزوین و دیلم نیز به

جبل نسبت داده شده‌اند (مختصر البلدان، ص ۱۹۳). یاقوت گوید: به نهاوند،

همدان و قم، ماه البصره و به دینور، ماه الکوفه و به نهاوند، ماه دینار گفته‌اند

و چون اهل بصره، قصبه راه، ماه می‌نامند، از این جهت، بصره را بلد و نهاوند

و همدان و قم را قصبه بصره و همچنین دینور را قصبه کوفه و نهاوند را قصبه

دینار دانسته‌اند (معجم البلدان، ۴۸۵/۴۹) و این عکس چیزی است که مؤلف

از «تاریخ قم» نقل کرده است.

۲. طول و عرض جغرافیای قم را به اختلاف: طول جغرافیایی ۵۰ درجه و ۵۳

دقیقه، یا ۵۰ درجه و ۵۰ دقیقه و یا ۵۰ درجه و ۵۶ دقیقه و عرض جغرافیایی

۳۴ درجه و ۳۸ دقیقه، ۳۴ درجه و ۳۵ دقیقه و یا ۳۴ درجه و ۳۹ دقیقه، با

ارتفاع از سطح دریا ۹۳۰ متر نوشته‌اند که در ۱۴۵ کیلومتری جنوب تهران، در

محل انشعاب راههای تهران، اراک، اصفهان و کاشان واقع شده است و ۱۳۶

کیلومتر تا اراک و ۲۶۳ کیلومتر تا اصفهان و ۱۰۴ کیلومتر، تا کاشان فاصله دارد

(لفت‌نامه دهخدا، ۴۶۳/۹) ذیل حرف (ق).

۳. در مورد فتح شهر قم و اینکه در چه تاریخی و به دست چه کسی فتح شده اقوال

مختلفی وجود دارد. بلاذری نوشته است که ابوموسی اشعری، هنگامی که از

نهاوند به اهواز رفت و آنجا را فتح کرد، سپس به قم آمد و چند روز ماند تا آنجا

را فتح کرد، سپس احنف بن قیس را به کاشان فرستاد و او آنجا را فتح کرد. در

جای دیگری نوشته است که عمر بن الخطاب، عبدالله بن بدیل خزاعی را در سال

۲۳ قمری، به اصفهان گسیل نمود و گفته‌اند که عمر نام‌های به ابوموسی اشعری

نوشت و او را مأمور کرد که به اصفهان برود و بدیل اصفهان را فتح کرد، سپس

اضافه کرده است که عبدالله بن بدیل با سپاهیاتش وقتی به ابوموسی اشعری ملحق

شد که ابوموسی، قم و کاشان را فتح کرده بود و پس از آن همگی به سوی

اصفهان حرکت کردند و بعد اضافه می‌کند که بنا بر صحیح‌ترین اخبار، این

ابوموسی بود که قم و کاشان را فتح کرد و عبدالله بن بدیل جی و یهودیه اصفهان

را فتح نمود (فتوح البلدان، ۳۸۱/۲-۳۸۳)، در حالی که طبری می‌گوید: فتح

اصفهان و توابع آن یعنی قم و کاشان در سال ۲۱ قمری، به دست عبدالله بن

عبدالله بن عتبان و عبدالله بن ورقاء ریاحی انجام گرفته است (تاریخ طبری)،

این اثر نیز این حادثه را به همین ترتیب آورده است، اما اضافه کرده است که



و همچنین عبدالرحمن بن عیسی کاتب همدانی، صاحب تاریخ همدان<sup>۱</sup>، گوید که ابا عبید شافعی و مالک گفته‌اند که فتح بلاد جبل، به دست فاتح آن به قهر و غلبه بوده است و هیچ شهری را از آن استثنا نکرده‌اند.<sup>۲</sup>

### فصل دوم. در ذکر حدود قم قدیم و جدیداً

و آنچه را که پیش از این، به این حدود بوده است، از قراری که صاحب تاریخ قم، از برقی روایت کرده است که قم چهل فرسخ در چهل فرسخ است:

حدّ اول. از طرف همدان و ساوه است.

حدّ دوم. از ناحیه دیرکاج است.

حدّ سیم. از ناحیه فراهان قریه دیرآباد است.

حدّ چهارم. از طرف اصفهان، قریه راوند است.<sup>۳</sup>

اما حدود حالیه او از طرف ری در جانب مغرب، شاه جرد، یا منظریه؛ از طرف شمال، قمرود یا پل دلاک؛ از طرف ساوج، تپه ایست در دو فرسخی قم که آن را دوشاخ گویند؛ از طرف عراق رودخانه زاقه که در سه فرسخی قم، واقع است و قلعه چم و چشمه علی از طرف پاستگان یا کاشان که در چهار فرسخی قم، واقع است، از طرف دهات قم و منتهای خاک جاسب و اردهار است، چه این دو ناحیه، از توابع قم‌اند.

### فصل سیم. در ذکر باروی قم

در کتاب تاریخ قم، نوشته است که اول<sup>۴</sup> بارویی که در قم کشیده شد، یزدان قازار<sup>۵</sup> زردشتی<sup>۶</sup>، رئیس ناحیه ابراستیجان<sup>۷</sup> بنا کرده است و سبب آن بود که در آن روزگار که لشکر دیلم، بر نهانند و قم و غیر آن تاخت و تاز می‌نمودند، وقتی با کثرت تمام، به ابراستیجان، نزول کردند و بر اهل آن مکان، تعدی بی‌اندازه وارد آوردند، تا غایت که اهل ابراستیجان، از ترس شب و روز، در خدمت ایشان، قیام می‌نمودند و چند گاو و گوسفند، از بهر ایشان کشتند؛ اتفاقاً نظر رئیس دیلمان، بر زنی از زنان آن ده آمد و آن زنی صاحب جمال بود، رئیس دیلمان، از حسن او تعجب کرد و متعرض او شد، یزدان قازار، چون از این معنی، آگاهی یافت، ننگ و عار و عیب داشت و در میان قوم خود برفت و ایشان را از این حرکت، بسی سرزنش و ملامت کرد، پس بدو گفتند که ما مطیع او و منقاد توایم، در هر چه مصلحت دانی؛ پس یزدان قازار، ایشان را

مهلت بداد، تا آنقدر که مست شدند، بعد از آن با قوم و تبع<sup>۸</sup> خود، در منازل ایشان آمدند و همه را بکشتند و جز رئیس ایشان که با خواص خود بگریختند و به شهر قم متوجه شدند؛ یزدان قازار قوم و حشم<sup>۹</sup> خود را گفت: این حرکت که ما کردیم، حرکتی است که از بیم آن خواب نتوانی کرد و از ایشان غافل نمی‌توان نشست و من در این باب فکری کرده‌ام [و رأیی اندیشیده‌ام] که از بطش<sup>۱۰</sup> ایشان [به سبب آن اعراض توایم کرد و از دشمن]<sup>۱۱</sup> ایمن توان بود، قوم او گفتند که ما پیروان توایم و آنچه را که رأی دهی، اطاعت داریم. یزدان قازار گفت که مصلحت در آن می‌بینم که ما دیوار عالی، برگرد این دیه‌ها<sup>۱۲</sup> که بالتمام [در آن] فرود آمده‌ایم، بکشیم و منظرها، در نزد یکدیگر، در اندرون دیوار بنا نهیم و دیده‌بان بر نشانیم، تا چون دیلمان، به جانب ما حرکت کنند، از ایشان، باخبر باشیم، تا ایشان ظفر نیابند. پس قوم به جان و مال، مساعدت نمودند و آنقدر مال که دیوار و مناظر، بدان توانست بنا کرد، بذل نمودند و آن بارو را بکشیدند و از دیلمان، ایمن گردیدند

۱. ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی بن حماد همدانی، معروف به «کاتب» (متوفی ۳۲۰ ق/ ۹۲۲ م)، ادیب، کاتب، شاعر و لغت‌شناس که از آثار اوست: «الالفاظ الکتابیه» و «کتاب همدان» که مؤلف آن را «تاریخ همدان» نوشته است: الفهرست ابن ندیم، ص ۱۵۲؛ انباه الرواة قفطی، ۱۶۵/۲-۱۶۶؛ بروکلان، ذیل، ۱۹۵/۱؛ معجم المؤلفین، ۱۶۳/۵-۱۶۴.

۲. تاریخ قم، ص ۲۵-۲۶.

۳. برقی گوید: حدّ اول قم، از ناحیه همدان است تا میلاد جرد که آن ساوه است و حدّ دوم از ناحیه ری تا جوسق داود بن عمران اشعری به دو فرسخ از دیر جص (= دیر گج) که فرا پیش قم است. و حدّ سیم از ناحیه فراهان است آنجا که ناحیه کرج است و گویند از آنجا که جوسق دیز و آباد است از همدان و حدّ چهارم از ناحیه اصفهان تا وادی که میان قریه درام و جرقام و میان قریه راوند است (تاریخ قم، ص ۲۶) در مورد حدّ سوم باید گفت که ناحیه کرج که در آن ذکر شده، غیر از شهر کرج فعلی است که بین راه تهران- قزوین واقع شده است، بلکه منظور شهری بوده است که در حدود اراک امروزی قرار داشته و ابودلف قاسم بن عیسی عجلی (متوفی ۲۲۵ ق) آن را ساخته است و به «کرج ابودلف» نیز شهرت داشته است (معجم البلدان، ۲۵۱/۴) و می‌توان گفت که شهر اراک امروزی به جای کرج ابودلف، قرار گرفته است.

۴. در تاریخ قم: کلمه «اول» ندارد.

۵. در تاریخ قم: «یزدانقازار».

۶. در تاریخ قم: کلمه «زردشتی» ندارد.

۷. در تاریخ قم: «ابرشتجان».

۸. در تاریخ قم: «وتبع».

۹. در تاریخ قم: «حشر».

۱۰. بطش، در لغت، به معنای خشم، حمله و یورش شدید است.

۱۱. تکمیل از تاریخ قم.

۱۲. در اصل: «دیه».



گردیدند، از جانب خود دو برادر که موسوم به حیات قلیخان و پیکرخان بوده، به حکومت این شهر مأمور نمودند. این دو برادر از جهت حفظ و حراست خود، در این سنوات حکومت، باره قدیم این شهر را تعمیر نمودند و در هر مکان که خرابی داشت، مرمت می‌کردند و چهار دروازه، در چهار جانب شهر باز نمودند. در طرف شمال، دروازه‌ای که موسوم است به «دروازه ری»؛ در طرف جنوب و قبله «دروازه قلعه»؛ در طرف مشرق «دروازه کاشان»؛ در طرف مغرب «دروازه خاک فرج» و در طرف جنوبی شهر متصل به «دروازه قلعه» از جهت خود، قلعه نشیمنی، بنیاد نمودند در کمال رزانت و استحکام؛ دیوارهای عالی و بروجی بسی مستحکم که قطر دیوارهای او پنج ذرع شاه است و تاکنون برقرار و استوار است.

چون نادرشاه افشار بر اریکه سلطنت نشست و طایفه افغان را از ولایات ایران براند، این دو برادر هم، از این شهر، فرار نمودند و روی به قندهار بنهادند. شاعری هم از قم، بر فرار افغان‌ها [قصیده‌ای] ساخته، این یک شعر از آن قصیده، ثبت گردید:

ز ضرب تیغ دلیران حیات افغان رفت  
ز سنگ ریزه طفلان شکست پیکر افغان<sup>۵</sup>

## فصل چهارم. در ذکر ابتدای عمارت قم، پیش از آمدن عرب به قم

در کتاب تاریخ قم، مذکور است که احمد بن ابی عبدالله برقی در کتاب<sup>۶</sup> خود آورده که شهر قم را از برای آن قم نام نهادند که در ابتدای حال، جای جمع شدن آب‌ها بوده است آب تیمره و ناریار<sup>۷</sup>، به این موضع جمع می‌شد و به حوالی آن گیاه رسته شد و علف‌زار گشته، چنانچه چراگاه دواب بوده و روزگار از کثرت نبات و گیاه، به

که چند مرتبه، به سرایشان تاختند و فرصت نیافتند و چون عرب، به قم نزول نمودند، آن را مالک و متصرف شدند و ابنیه بسیاری، در قم بنا نهادند و بارویی بر آن علاوه کردند، به طرزى که رودخانه، در بعضی از مواضع آن، در میان این بارو، جاری بود و بعضی مواضع این دیوار، بر کنار رودخانه، بنا شده بود به وضعی که زمین‌های کمندان<sup>۱</sup> و مزدیجان<sup>۲</sup> و ابر استیجان، در میان این بارو بود و این بارو، چند مرتبه خراب گردیده و اهل قم، آن را بنیاد نمودند، چنانچه در سنه ۱۲۱۰ از هجرت، در خلافت مأمون عباسی، علی بن هاشم، چون به قم آمد، آن بارو را، خراب و ویران کرد؛ اهل قم دیگر باره، آن را بنیاد نمودند و مرمت کردند و همچنین در سنه ۲۵۴ [هجرت]، در خلافت معتز بالله عباسی، آنگاه که مفلح ترک، در مقدمه لشکر موسی بن بغا، بر قم فرود آمدند، او را منع کردند، پس باروی آن را خراب و ویران کرد. دیگر باره اهل قم، آن را بنا نهادند و این بارویی که گفته شد که یزدان قازار کشیده است، بارویی است که بر گرد شهر قم، کشیده بودند، در حالتی که شهر قم، در زمین‌های کمندان و مزدیجان و ابراستیجان واقع شده بود و اکنون اثری از آن شهر و آن دیوار نیست.<sup>۳</sup>

جمع زمین‌های شهر که در این سه مزرعه، واقع شده بود کشت و زرع می‌شود، بلکه هیچ اثری از خرابه‌های آن هم نیست. پس از آنکه وضع شهر قم، از آن مکان که بود، به هم خورد، بر آبادی شهر حالیه که پیشتر هم آبادی شده [بود]، افزوده شد و اسواق و بیوتات و عمارات در او بنیاد نهادند و باروی بسیار معتبری بر گرد او بنیاد نمودند که معلوم نیست کدام یک از سلاطین، این بارو را کشیده‌اند. در سنه ۱۰۴۴ هجری، در سلطنت شاه صفی، آب رودخانه قم که از طرف مشرق شهر عبور می‌کرد، طغیان نموده [و] سیل، جمع ابنیه و عمارات دو ثلث از این شهر را خراب کرد و ویران نمود و بیشتر باره‌ای که بر دور آن بود، خراب و ویران شد، چنانچه یکی از شعرای قم در تاریخ آن خرابی، چند شعری گفته که ماده او این است:

«خاک قم را به باد داد این آب»<sup>۴</sup>

در تاریخ صفوی، مضبوط است که در آن سال، شاه صفی، جمع خراج دیوان قم را بخشید و موضوع القلم نمود. اکنون برخی از خرابی‌های آن آبادی برقرار است، در زمین‌های او کشت و زرع می‌نمایند.

بعد از انقراض دولت صفویه که محمود اشرف و افغان را که بر ایران مسلط شدند و شاه سلطان [حسین] صفوی را کشتند و بر بسیاری از ولایات ایران، حکمران شدند و از آن جمله قم را متصرف

۱. در تاریخ قم: «کمیدان».

۲. در تاریخ قم: «مزدجان».

۳. تاریخ قم، ص ۳۳-۳۵.

۴. مصرع «خاک قم را به باد داد این آب» به حروف ابجد، مساوی است با عدد ۱۰۴۴ که همان سال طغیان رودخانه قم و سیل ویران‌کننده است.

۵. منظور از حیات افغان، همان حیات قلیخان افغان و مقصود از پیکر افغان نیز، پیکر خان افغانی است که مدتی بر قم حکومت می‌کردند.

۶. کتاب احمد بن ابی عبدالله برقی بنا بر آنچه شیخ طوسی در «الفهرست» خود، ص ۶۵، به نقل از محمد بن جعفر بن بطله، نقل کرده «التیان» نام دارد که به احتمال قوی، همان «بنیان» است که در «تاریخ قم» از آن نام برده شده است. متأخران نیز آن را «التیان» ثبت کرده‌اند (نک: معجم رجال الحدیث، ۲/۲۴۴؛ معجم المؤلفین، ۱/۹۷-۹۸) به احتمال زیاد دو لفظ بنیان و تییان، یکی تحریف دیگری است.

۷. در تاریخ قم: «تیمره و انار».



این موضع بوده، سبز شده<sup>۱</sup>، تا غایت که این موضع را دشت کبود نام کردند و به لسان عرب جمع شدن آب را «قم» می‌گویند<sup>۲</sup> و از این جهت است که آفتابه را «قمقمه» می‌گویند و جمع آن قماقم [است]، چون مجمع آب‌های تیمره و برق‌رود چشمه بود، آب بسیار از آن بیرون آمده و آن را «کب» می‌گفتند؛ بیشتر از آن آب که در زمین قم جمع می‌شد، از چشمه «کب‌رود» بود؛ یعنی از وادی کب و بعد از آن «کب رود» را معرب گردانیدند، گفتند «قمرود»<sup>۳</sup>.

و ایضاً احمد بن برقی، روایت کرده که این چشمه و این منظر<sup>۴</sup> را، اسکندر، بنا کرده و ساخته و چنین گویند که کبش‌ها و گوسفندان بزرگ را دست و پا، محکم می‌بست و سر ایشان را می‌برید و ایشان را بادست و پا و گوشت و پوست، در آن منبع آب می‌انداخت و بعد از آن می‌فرمود خاک می‌آوردند و بر سر ایشان می‌ریختند و بناها<sup>۵</sup> را محکم می‌کردند. راوی می‌گوید که من این موضع و چشمه را دیدم که آب از آنجا بیرون می‌آمد و اهل قم از رفتن آن آب ابا و منع می‌کردند که مبادا به آن آب، غرق شوند و همچنین آل اشعریین<sup>۶</sup> که به قم، غلبه کردند، از اخراج آن آب منع می‌کردند و چنین گویند که قم را در قدیم الایام، «صفرا» نام نهاده بودند و «صفرا» می‌خواندند. در روزگار عجم آنگاه که آل سعد بن مالک، به قم نزول کردند، آب در قم، عزیزالوجود و کم بوده است و در کتاب سیرالملوک عجم<sup>۷</sup>، چنین آورده‌اند که بهرام گور، به جانب بلاد ارومیه می‌رفت، اتفاقاً گذار او بوده از تخوم ساوه<sup>۸</sup> که آن را «طخورد» گویند و بدین ده آتشکده‌ها بنا نهادند و آتش در آن افکندند و فروختند و بازاری در قم<sup>۹</sup> ساختند و قم و روستاق آن را بنا کردند و آن را «مزدیجان»<sup>۱۰</sup> نام نهادند و بارو کشیدند.<sup>۱۱</sup>

و ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی<sup>۱۲</sup>، یاد کرده که چون عرب اشعریین، به قم آمدند و در جوانب قم، نزول کردند، در خیمه‌هایی از مو، چون در این ناحیه، متمکن شدند، هفت خطه منزل ساختند<sup>۱۳</sup> و سرراهی بنا نمودند و قصرها و عمارات، بنا کردند و آن هفت ده: مزدیجان و کمندان و مالون و سکن و جلیادوان<sup>۱۴</sup> که الیوم قصبه و محله‌های قم است و حصون و حصارهای این قریه‌ها، در این محال‌راسخ‌اند و علامات و نشان آنند، به ده کای هفت‌گانه<sup>۱۵</sup>، بسیار شدند و بر یکدیگر نزدیک شد و از این هفت قریه‌ها، این نام «کمیدان» را اختیار کردند و مجموع آن را «کمیدان» نام گذارند. بعد از مدتی چند در این نام، اقتصار نمودند، چهار حرف از شش حرف «کمیدان» را انداختند و بر دو حرف اقتصار نمودند و گفتند «کم»، پس معرب نمودند و گفتند «قم» چون رسم و عادت ایشان بر این

۱. این قسمت از مطلب در «تاریخ قم» نارسا بوده و چون مؤلف آن رامختصر کرده، نارسا تر نیز شده است. عین عبارات «تاریخ قم» چنین است: «و چنین روایت کرده است احمد بن ابی عبدالله برقی، در کتاب «بنیان» که شهر قم را از برای آن قم نام کردند که در ابتدای حال مستنقع میاه بوده است، یعنی جای جمع شدن آبها و آب تیمره و انار، بدین زمینی که امروز، قبضه قم است، جمع می‌شد و آن را هیچ منفذی و رهگذری نبود، از اطراف تیمره و انار، آب می‌آمد و بدین موضع جمع می‌شد و به حوالی و جوانب آن انواع گیاه رسته شد و علفزار گشته، چنان‌که چراگاه دواب بود و روزگار از کثرت نبات و گیاه که بدین موضع بوده سبز شده» چنانکه ملاحظه می‌شود، مطلب و جمله‌بندی در عبارت تاریخ قم، بویژه جمله «و روزگار از کثرت نبات و گیاه که بدین موضع بوده سبز شده» که شاید به این صورت «و روزگار [درازی حوالی و جوانب آن] از کثرت نبات و گیاه که بدین موضع بوده، سبز شده» بوده است، چنانکه سید جلال‌الدین تهرانی مصحح «تاریخ قم» اشاره کرده است. ۲. دنباله مطلب «تاریخ قم» در مورد نام‌گذاری قم، به این شرح است: «و بعضی دیگر گویند چنانچه یاد کردیم که قبضه قم، مجمع و مستنقع آبهای تیمره و انار بود و او را از هیچ طرف منفذی و رهگذری نبود، به حوالی و جوانب آن چندین علفزار و مرغزار به واسطه کثرت آب پیدا شده بود و از جوانب و اطراف رعات و شبانان، به واسطه علف‌گرد بر گرد آن خیمه زدند و خانها بنا نهادند و ماوی ساختند و آن خانهای ایشان را به فارسی کومه، نام نهادند، پس به مرور ایام و زمان در این اسم تخفیفی واقع شد و گفتند: کم، پس آن را معرب گردانیدند و گفتند: قم؛ بعد از آن جویی از آن موضع روان گردانیدند، با موضعی به راه ری که آن را قارص گویند، به مرور ایام که آب در آن موضع روان می‌شد و از هر جانب خاک را فرا می‌گرفت تا آنگاه که رودخانه گشت و آبهای تیمرتین و انار در آن روان می‌شد.»

۳. تاریخ قم، ص ۲۱-۲۲.

۴. در تاریخ قم: «موضع».

۵. در تاریخ قم: «و پیاپها».

۶. در تاریخ قم: «آل سعد اشعریان».

۷. کتاب «سیرالملوک عجم»، شناخته نشد و تنها در منابع از کتابی به نام «خداینامه» سخن به میان آمده است که این مقع آن را به نام «سیرالملوک» و یا «سیر ملوک الفرس» به عربی ترجمه کرد.

۸. در تاریخ قم: «اتفاقاً رهگذر او بر دیهی بود از تخوم ساوه».

۹. در تاریخ قم: «و بازاری در آن».

۱۰. در تاریخ قم: «ممجان».

۱۱. در تاریخ قم: «و به مزدیجان بارو کشید»، سپس اضافه کرده است که: «و ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق همدانی الفقیه، چنین روایت کند در کتابی که آن را بلدان نام کرده است که قم را قمارقین لهرسف، بنا خرده است» (مختصرالبلدان ابن فقیه همدانی، ص ۲۴۲).

۱۲. ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی (۲۸۰-۳۶۰/۳۴۳-۸۹۳-۹۷۰م) ادیب و مورخ و صاحب «تاریخ اصفهان» که آن را «اصفهان و اخبارها» نیز نامیده‌اند (الفهرست ابن ندیم، ص ۱۵۴؛ انبیا الرواة، ۱/۳۳۵-۳۳۶؛ معجم المؤلفین، ۷/۸۳).

۱۳. در تاریخ قم: «هفت ده، خطه و منزل ساختند».

۱۴. در تاریخ قم: «و آن هفت ده: ممجان و قزوان و مالون و [جمره] و سکن و جلنبدان و کمیدان است».

۱۵. در تاریخ قم: «چون سرهای ایشان، بدین دیه‌های هفت‌گانه، بسیار شد».



جاری بوده<sup>۱</sup> [است].

و در تاریخ قم نوشته که قم و بلوکات قم، جزو اصفهان بوده، تا در عهد خلافت هارون الرشید، حاکم اصفهان، از اهالی قم، به دربار خلافت، عارض شدند که منال دیوانی خود را به سهولت نمی دهند، به این جهت، قم را از جزو اصفهان، خارج کردند، موافق ممیزی هارونی، بر آن وارد آمد، چنانچه در محل خود بیاید.<sup>۲</sup>

و در کتاب سیر الملوک عجم، مسطور است که ملک روم، قومی را از عمالقه، از بقایای قوم عاد، پیش انوشیروان، فرستاد و ایشان را، چشمهای بزرگ و قامت های بلند بوده، چون طایفه عمالقه، پیش انوشیروان آمدند، بر دست ایشان، دیرکاج را در پنج فرسخی قم بنا نمودند.<sup>۳</sup>

و در کتاب خلاصه البلدان، مذکور است که شهر قم را قمساره بن لهراسب، بنا کرده است و بدین سبب موسوم به «قم» گشته<sup>۴</sup> [است]. و در کتاب سیر الملوک عجم، مذکور است که چون بهرام گور، به جانب ارومیه کوچ نمود، اتفاقاً عبورش به طغروفتاد که در پنج فرسخی قم، واقع است و در آنجا آتشکده ها بنا نهاد و قم و رستاق های قم را، بنا کرد و آن را ممجان نام نمود که الحال مزرعه ای است در قم، به این اسم موسوم است و از مزدیجان شروع در بارو کشیدن کرد و اول کسی که در قم بارو بنا کرد، بهرام گور بوده است.<sup>۵</sup>

## فصل پنجم. در ذکر آمدن عرب از آل مالک ابن عامر الاشعری به قم و آبه و متوطن شدن به این هردوشهر

در کتاب تاریخ قم، مذکور است که در عهد خلافت عبدالملک [بن] مروان، در سنه ۸۲ [یزدجردی]،<sup>۶</sup> عبدالله و احوص، پسران سعدبن مالک الاشعری، به قم رسیدند و در آن روز یزدان قازار<sup>۷</sup> که بزرگ ابراستیجان<sup>۸</sup> و حکومت قم با او بود، بیرون آمده بود، به نزهت گاه به حوالی ابراستیجان که او را «باغ سفید» می گفتند، در آنجا نشسته بود و مجلسی ساخته و غلامان و کنیزان او، به ملازمت او، حاضر شدند و مردم آن نواحی، آنجا جمع بودند که به ناگاه سوارانی، از دور دیدند که آهسته می رانند؛ غلامان خود را فرستاد، تا معلوم کنند که ایشان، چه کسانیند؟ چون بازگردیدند، گفتند: این طایفه، قومی از عرب اند و امیر ایشان، دو برادرند، یکی را عبدالله و یکی را احوص می نامیدند، پسران سعدبن مالک اشعری اند و به اصفهان می روند. پس یزدان قازار، پسر خود را بفرمود که به

استقبال ایشان برود و چون به ایشان رسید، به آن دو برادر سلام کرد و به صحبت ایشان، به خدمت یزدان قازار آمدند؛ پس ایشان را، ترحیب و تعظیم کرد و به خانه، فرود آورد و لوازمات، از آنچه بود، حاضر نمود، بعد از آن ایشان را در مزدیجان<sup>۹</sup> مکان بداد و دیه جُمر را به اقطاع، به ایشان بداد که مرتع شتر و گوسفندان ایشان باشد. چون سنه ۱۰۲ هجری رسید، عبدالله و احوص از کمی آب و علف، شکایت کردند، یزدان قازار، دیه قرایه<sup>۱۰</sup> را از ناحیه قم، به جهت گاو و گوسفندان و شتران، به عنوان مرتع، به ایشان بداد.<sup>۱۱</sup>

و صاحب تاریخ قم، می نویسد که حمزه [اصفهانی]، در تاریخ اصفهان، نوشته است که سبب آمدن ایل اشعری، به ناحیت جبل، آن بود که چون حجاج بن یوسف ثقفی، عبدالرحمن بن

۱. تاریخ قم، ص ۲۲-۲۳.

۲. همان، ص ۲۸-۳۱.

۳. همان، ص ۲۶.

۴. مختصر البلدان ابن فقیه، ص ۲۴۲.

۵. تاریخ قم، ص ۲۲-۲۳.

۶. در «تاریخ قم» چنین نوشته است که: «عبدالله و احوص پسران سعدبن مالک بن عامر اشعری، به قم رسیدند، در ایام خلافت عبدالملک روز شنبه ماه فروردین روز نوزدهم سنه ۸۲، از تاریخ پادشاه شدن یزدجرد بن شهریار و سنه ۶۲ فارسیه، از هلاک و زوال یزدجرد و آن تاریخی است مستعمل، به قم، معروف به نزد ایشان و سنه ۹۴ هجری... حکایت اسدی، از برقی تا اینجاست و من که مصنف این کتابم، چنین می گویم که آمدن عرب در این وقت که ذکر کرده، صحیح است و در آن هیچ شکی نیست ولیکن آمدن ایشان به قم، در ایام خلافت عبدالملک بن مروان نبوده است، زیرا که در تاریخ سنین خلفا آمده است که عبدالملک در ماه رمضان سنه ۶۵ هجریه، موافق با سنه ۷۴ یزدجردیه و سنه ۵۴ فارسیه، خلیفه شد و ۲۱ سال خلیفه بود و اهل عرب در ایام ولایت و حکومت حجاج بن یوسف، به عراق، به قم آمدند، پس تقدیر کردند و گفتند که ایشان، در خلافت عبدالملک، به قم آمدند، به سبب کشیده شدن ایام ولایت و حکومت حجاج؛ حجاج والی عراق بود از قبل عبدالملک و ولیدبن عبدالملک، مدت بیست سال ابتدای آن سنه ۷۵ هجریه، موافق ۶۴ یزدجردیه و سنه ۴۴ فارسیه و حجاج در ایام خلافت ولیدبن عبدالملک، سنه ۹۵ هجریه و سنه ۸۳ یزدجردیه و سنه ۶۳ فارسیه وفات یافت» [تاریخ قم، ص ۲۴۲]، بر این اساس اگر پسران سعد در سال ۹۴ هجری موافق ۸۲ یزدجردی، به ایران آمده باشند، هشت سال، پس از مرگ عبدالملک مروان که در ۸۶ هجری / ۷۰۵ م، در گذشته است، بوده و یک سال پیش از مرگ حجاج بن یوسف ثقفی و براین اساس، آنان در زمان خلافت ولیدبن عبدالملک به قم آمده اند.

۷. در تاریخ قم: «یزدانقازار».

۸. در تاریخ قم: «ابراشتیجان».

۹. در تاریخ قم: «ممجان».

۱۰. در تاریخ قم: «قرایه».

۱۱. تاریخ قم، ص ۲۴۲-۲۴۴.



محمد اشعث را در دیر جماجم، بگرفت و مردم او را هزیمت بداد و اصحاب و یاران او در شهرها متفرق شدند و ایشان چهار طایفه بودند: یکی اشعریین بودند و ایشان به رستاق کمیدان، بر کنار رودخانه کمیدان که آن را این ساعت «قمروده» می‌خواندند، نزول کردند و ایشان فرزند سعد بن مالک اشعری بودند.<sup>۱</sup>

و ایضاً در تاریخ قم نوشته است که چون زید بن علی بن الحسین [علیه السلام]، به کوفه خروج کرد و احوص با او خروج نمود، زید او را امیر لشکر خود گردانید و چون زید بن علی [علیه السلام] را بکشند، احوص را بگرفتند و اسیر کردند و چهار سال در محبس کوفه، در زنجیر بماند تا اینکه حجاج او را از حبس بیرون آورد و رها گردانید، اصحاب حجاج او را گفتند که تو سبعی از سبع‌های عرب را از بند رها کرده‌ای، بی‌اذن خلیفه، شاید او را بخواهد، پس او را خواست، احوص ترسید، با اهل و عیال و ایل و حشم خود مخفی از کوفه بیرون آمد و عبدالله برادر خود را به کوفه بنشانید که مزارع خود را بفروشد و با او ملحق شود، پس اعراب بیامدند و در قریه ابراستیجان، از ناحیت خود پرسیدند و فرود آمدند و در آن ایام، طایفه‌ای از دیلم، به بلاد جبل غارت می‌کردند و حشم ایشان را می‌بردند و ایشان را برده می‌گرفتند، از اتفاق در آن روزها که عبدالله و احوص، به ناحیت قم فرود آمده بودند و بر کنار چشمه‌ای چادر زده بودند، دیلمان به طمع غنیمت آمده بودند، چون از دور چادرها و احتشام بدیدند، مسرور شدند که ما را غنیمتی وافر، به دست آمده، پس به جانب آن اسب‌ها و خیمه‌ها و شتران بشتافتند و از احوال عرب و نزول ایشان، خبر نداشتند و حرب و کارزار عرب و تیروکمان ایشان را ندیده بودند، چون احوص آن قوم و آن طایفه را بدید، در حال آواز کرد، تا غلامان و سواران او حاضر شدند و بفرمود تا برنشتند، پس ایشان بدان اسبان و شتران، چنانچه عادت ایشان باشد، آواز کردند، همه به جانب ایشان شتافتند، پس بر اسبان سوار شدند و روی به دیلمان نهادند و حرب در پیوستند و برایشان تیرباران کردند و بسی نیامد که ایشان را کشتند و هزیمت دادند و بعضی را اسیر کردند، پس احوص با اسیرها و سرها، روی بر ابراستیجان نهادند، مردمان قم، چون از دور ایشان را دیدند، گمان بردند که گروه دیلمان است، پس در حصار بگریختند و درب را بستند، چون احوص نزدیک رسید و ملاحظه کرد [ند] که ایشان، طایفه دیلم نیستند، به استقبال بیرون آمدند و شادی کردند، پس خربنداد، که بزرگ ابراستیجان بود، با احوص

و اصحاب احوص، بر ابراستیجان آمدند و به صحبت امیر خود، یزدان قازار، حاضر شدند، یزدان قازار، به وجود او به غایت شادمان گشت و ایشان را مرتبه رفیع نهاد و از ایشان درخواست کرد که بدین ناحیت مقیم شوند. پس احوص و کسان او به اقامت راضی شدند و اتفاق نمودند بر آنکه احوص و اشعریین به قریه مزیدیجان که در ناحیت شهر، واقع است فرود آیند و از آن به بعد که دیلمان، چنین دیدند، پای ایشان از آمدن بدین ناحیت، منقطع گردید.

پس خربنداد و یزدان قازار و وجوه و اشراف آن ناحیت، از عبدالله و احوص، درخواست نمودند که میان ایشان کتاب و عهدنامه‌ای مشتمل بر وفای عهد و محافظت یکدیگر، در نفس و مال. پس عبدالله و احوص، حباب برادر خود را گفتند که کتاب و عهدنامه‌ای بنویسد، حباب بنوشت و از طرفین تأکید و تشدید در آن یاد کردند و خط‌های خود را ثبت نمودند و با انگشتر خود مهر کردند و به همین طریق، در میان عرب و عجم، مصادقه بود و همه اوقات به یکدیگر، موافقت می‌نمودند و بر عهدی که میانه ایشان بود، مواظبت داشتند، تا آنگاه که یزدان قازار و خربنداد و وجوه اشراف عجم که عهد و پیمان کرده بودند، وفات یافتند و فرزندان ایشان که بالیده و بزرگ شدند، دیدند که عبدالله و احوص و فرزندان ایشان هر روز، قوت و شوکت ایشان، مضاعف و عدد ایشان، بیشتر می‌شود، وضعیت و املاک ایشان، روی به تضاعیف دارد، چون چنان دیدند، با خود گفتند اگر این قوم عرب، بر این دولت و شوکت بمانند، زمام اختیار، از دست ما بکشند، پس باید فرصت را، غنیمت شمرد و ایشان را از این ناحیت بیرون کرد، پس بر این معنا، اتفاق کردند، پس چنان اتفاق افتاد که احوص، به اصفهان رفته بود و خراج این ناحیت را که ضمان کرده بود ادا کند؛ عجمان غیبت او را فوز عظیم شمردند و به عبدالله پیغام دادند [که ما شما را نمی‌خواهیم و نمی‌خواهیم که شما به ناحیت ما متوطن باشید، از این ناحیت بیرون روید! عبدالله جواب داد ایشان را که<sup>۲</sup>] میانه ما و شما پیمان موثق بود، بر یکدیگر خلاف نکنیم، چه چیز از ما صادر شده برخلاف ارادت و دلخواه شما، ما را از آن آگاه کنید، تا از آن برگردیم؟ عجمان گفتند که ما همسایگی شما را، مطلق نمی‌خواهیم، از همسایگی ما انتقال کنید و اگر به حرمت و ادب

۱. همان، ص ۲۶۴.

۲. تکمیل از تاریخ قم، ص ۲۵۴.



برادر بودند و عداوت ایشان با عبدالله و احوص، از همه بیشتر بود، پس آن غلام فرصت کرد و این چهار برادر را بکشت و سرهای ایشان را صبح نزد احوص<sup>۲</sup> بیاورد و از میان توپره بیرون بیاورد و به زمین نهاد، چون احوص چنان بدید، آن مملوک را بوسه بر سر و روی داد و از مال دنیوی مستغنی کرد و همچنین آن غلامان هریک که به هریک دیه مأمور شده بودند، برفتند و رئیس آن ده را کشتند و سر او را بیاوردند، چون آن سرها را در پیش احوص نهادند، احوص بفرمود، تا مجموع آن سرها را در دهلیز خانه برادرش عبدالله بنهادند، عبدالله از این فکر و اندیشه به هیچ نوعی خبردار نبود، چون وقت سحر رسید و عبدالله خواست که بیرون بیاید و به مسجد رود و نماز کند، در جلو او غلامی چراغی در دست گرفته بود و می‌رفت، چون عبدالله پای در دهلیز نهاد، سیاهی را دید که پیش از آن ندیده بود، غلام را گفت این چه سیاهی است، غلام نظر کرد و گفت این سرهای مردمان عجم است، عبدالله صیحه‌ای بزد و کلمه استرجاع بر زبان براند و گفت این از فعل و عمل برادرم احوص جاهل است، فریادکنان به سرای احوص درآمد و بر او تعرض کرد، احوص گفت این صورت به سبب ظلم ایشان است که بر ما برخلاف عهد و موثیق کردند، حق تعالی ما را بر ایشان نصرت بداد. پس احوص به برادر گفت: تو به مسجد برو و مرا با ایشان بگذار. چون مردمان این ناحیت در بامداد این اخبار را مسموع شدند، مجموع، به فرمان فرود آمدند و بعضی پراکنده گشتند. پس آن ناحیت عرب را مسلم شد.<sup>۳</sup>

نروید، ما شما را به قهر و جبر و اکراه از اینجا بیرون کنیم. بعد از آن کودکان و بی‌خردان را تعلیم نمودند که با ایشان، سفاهت کنند و سنگ و نجاست در خانه عبدالله بریزند که تنگ بیایند و بروند؛ پس عبدالله از منزل خود که مزدیجان بود، به قریه قرایه نقل کرد و به احوص تفصیل حال خود را بنوشت، چون احوص از گزارش واقف شد، به شتاب و تعجیل از اصفهان بیامد، چون بدین ناحیت رسید و معلوم کرد که عبدالله به قریه قرایه فرود آمده است، بدان قریه برفت و بدید که عبدالله در خیال بیرون رفتن از این ناحیت است، با برادر خود گفت که شما مهلت دهید تا من برایشان حجّت سخت کنم و در ثانی پیغام بدهم. رسول خود را گفت که به عجمان بگو که در میانه ما و شما عهد و موثیق خیر بود و تا به حال شرّ دشمنان از شما رفع کردیم و به مال مساوات نمودیم، اگر برخلاف آن قانون عهد، کاری از ما صادر شده است، بگوید تا به تلافی آن بکشیم و او را تدارک کنیم و اگر بگوید حکماً از ناحیت ما بیرون روید و مهلت بدهید تا املاک خود را بفروشیم و برویم، عجمان ایشان را مهلت بدادند که املاک خود را بفروشند و بروند، پس عبدالله و احوص و مردم او به منازل خود بازگردیدند، احوص را هفتاد بنده دَرَم خریده بود، همه را بخواند و به هریک از ایشان دیه و سرایی بداد، به شرط آنکه هریک از شما رئیس قومی را امشب شب، سر ببرید و سر او را بیاورید، احوص را مملوکی بود که بدان خشم گرفته بود، عهد کرده بود که اگر او را در نظر بیاید بکشد، چون آن غلام این واقعه را شنید، در همان شب، به قریه «جمکران»<sup>۱</sup> برفت و در آن جایگاه، چهار



۱. در اصل: «جمکران».

۲. در اصل: «عبدالله».

۳. تاریخ قم، ص ۲۵۲-۲۵۷.